

یاد آوری از ریاکاری ارتجاع جهانی
و امپریالیسم بین المللی در هسته گذاری،
پرورش و گسترش طالبان تاریک اندیش و آدم کش

فصل چهارم

گزینش یست از کتاب «دهه ی خونین»
اثر غفار عریف

پیدایی گروه طالبان

در باره ی زایش، پیدایش و سر و سامان یافتن حرکت های وحشی گرانه ی طالبان از آغازین روز پیدایی تا واپسین لحظه های واژگونی فرمانروایی این گروه تبه‌کار؛ صاحب‌نظران دانش سیاست، جامعه شناسان، پژوهشگران میدان رشد کارزارهای سیاسی و تحول های اجتماعی، تاریخ نویسان، واقعه نگاران، کارمندان بخش آگاهی دهی رسانه های همگانی، فوتو ژورنالیستان ... کتاب ها، رساله های معلوماتی بی شماری را به چاپ رسانیده و در دسترس علاقمندان مطالعه ی مسایل سیاسی و اجتماعی و موضوع های جنگ و صلح، گذاشته اند که هر کدام آن به نوبه ی خود، بر گوشه های

تاریک زندگی، کار و فعالیت، خصلت، ماهیت، خواسته ها، پشتیبان های منطقه ای و بین المللی و کارنامه های سیاه این اعجوبه های سال های پایانی سده ی بیستم که پاسبان اندیشه های خرافی قرون وسطایی و ادامه دهنده ی راه و رسم بنیاد گرایانه و وحشت، دهشت، خونریزی، خشونت و واپس گرایی هستند، روشنی انداخته است (کتاب: "طالبان - اسلام، نفت و بازی بزرگ در آسیای میانه"، تألیف: احمد رشید تحلیلگر سیاسی، ژورنالیست و گزارشگر پاکستانی، ترجمه: عبدالودود ظفری، از زمره ی آنها است). در اینجا، البته کوشش می شود تا روند پیدایی و کارنامه های این گروه که آله ی دست قدرت های استعمار جو(نو) و استثمار گر هستند، اندکی فشرده تر به نگارش گرفته شود (پیرامون درگیری های خونین میان طالبان و گروه های مجاهدین، در فصل جنگ ها بخوانید).

حکومت بی نظیر بوتو، برنامه ی گذر کاروان خودرو های باربری کالا های بازرگانی پاکستان را از قلمرو افغانستان پی ریزی کرد؛ ولی راه ها نا امن و گروه های مجاهدین پیشین، سرگرم جنگ های خونین میان گروهی بودند که تحقق پیدا کردن این برنامه ی حکومت پاکستان را نا ممکن می ساخت؛ بنابراین باید چاره ی سنجیده می شد تا گره مشکل را می گشود.

نخستین سخن را در این مورد باید از آوردن یک خبر، گفت:

صدای آلمان (DW) به تاریخ ۱۱ / ۱۰ / ۱۹۹۴ بر بنیاد خبر تاریخ ۸ /

۱۰ / ۱۹۹۴ رادیو پاکستان از اسلام آباد، این خبر را به نشر رسانید

(برگردان):

"راه زمینی بین پاکستان و جمهوری های آسیای میانه با گذر از افغانستان، هر گاه نخستین کاروان موترهای باربری از شهر کویتة شروع به حرکت

کند، به تاریخ پانزدهم همین ماه باز ساخته می شود. این کاروان که بخش بزرگ کالاهای مصرفی و دارویی را می برد، از منطقه چمن حرکت خود را آغاز می کند، از کندهار - هرات و کشک می گذرد و به سوی ازبیکستان و تاجیکستان راه می پیماید. پاکستان می تواند از این کشورها، پنبه ی محلوج و سمنت وارد نماید. این سخن را جنرال نصیر الله خان بابر وزیر داخله [پاکستان] در یک نشست خبری در اسلام آباد به آگاهی رسانید، پس از آن که از یک سفر هجده روزه به افغانستان، ترکمنستان، ازبیکستان، قزاقستان و چین، دوباره به پاکستان بازگشت نمود، وزیر داخله پاکستان، در افغانستان با مسئولان حکومتی و دیگر شخصیت های رهبری، بر سر پرسش هایی به گفت و گو پرداخت که موضوع گذر با امن کاروان را از افغانستان، در بر می گرفت. نصیر الله خان بابر به پاسخ یک پرسش گفت که سفیران: ایالات متحده آمریکا، جاپان، چین، اسپانیا، فرانسه، آلمان و کوریای جنوبی به تاریخ بیستم ماه روان به کندهار و هرات برده می شوند تا در آنجا درباره ی نیازمندی های افغانستان در کارهای بازسازی، آگاهی به دست آورند."

در این خبر سخنان جالبی نهفته است که پرده از رخ مداخله ی آشکار قدرت های خارجی در امور داخلی افغانستان می بردارد. پاکستان، ایالات متحده آمریکا، فرانسه، آلمان، چین کشورهایی اند که در زمان جنگ سرد، با دادن کمک های مالی و نظامی، از گروه های جهادی پشتیبانی می کردند و بر ضد جمهوری دموکراتیک افغانستان، جنگ روانی و تبلیغاتی را به پیش می بردند. موضع گیری رسمی دولت های پاکستان و آمریکا در برابر افغانستان همیشه در هماهنگی و همخوانی با هم، گرفته می شد و جمهوری خلق چین

نزدیک ترین دوست پاکستان بود؛ از این رو موضع گیری یکسان آنها در برابر افغانستان، حیران کننده به نظر نمی رسید. لیکن چرا جاپان، اسپانیا و کوریای جنوبی با پاکستانی ها و آمریکایی ها همسویی پیدا کردند و سیاست رسمی خود را در لحاف بیمار برنامه ریزی برای طالبان پیچانیدند؟ آیا در راه و رسم سیاست گذاری، نصیرالله بابر این حق را داشت که سفیران دولت ها را به خاک یک کشور دیگر که عضو سازمان ملل متحد است، بدون اجازه ببرد تا در محل، نیازمندی های برنامه ی بازسازی را تثبیت نمایند؟

آیا در این توطئه سازمان یافته، مقام های رسمی دولت رییس جمهوری برهان الدین ربانی، هر چند که پایه های لرزان و سست بنیادی داشت و به نام قدرت دولتی در همه جا قابل لمس نبود، اشتراک داشتند یا خیر؟ باید به این پرسش هاد، پاسخ های بایسته داده شود.

میشایل پاولی (Michael Poly) پزشک و تبار شناس در انیستیتوت ایران شناسی دانشگاه آزاد برلین در بخشی از نوشته ی خویش زیر عنوان "از کمونیسم به اسلامیسیم" نشر شده در روزنامه ی آلمانی Frankfurter Allgemeine Zeitung - ۷ / ۷ / ۱۹۹۵ نگاشته است (برگردان):

"... تا سال ۱۹۹۳ اسلام گرایان در دستگاه استخبارات نظامی (آی. اس. آی) پاکستان، راه و روش کاری را تعیین می کردند. آنان بر شاگرد وفادار خویش [گلبدین حکمتیار] تکیه نموده بودند. هدف تشکیل یک کنفدراسیون (اتحاد) میان افغانستان و پاکستان بود. لیکن همین که بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان شد، حمید گل را از مقام ریاست آی. اس. آی برکنار ساخت.

پس از این سیاست های پاکستان را در برابر افغانستان، نصیرالله بابر سمت و سو می داد که دوست اسلام گرایان نبود(؟). بابر دیدگاه های خود را بیشتر از همه پیرامون مسایل اقتصادی استوار ساخته تا به کارزار نظامی. از دید جدید پاکستان، آسیای میانه منطقه ی بسیار با اهمیت است. انسان می خواهد تا بازارهای بازرگانی را در ازبیکستان و قزاقستان تسخیر کند، پیش از این که ایرانی ها و ترک ها به آنجاها پا بگذارند و در بازارها حاکمیت برانند. پاکستان کالاها و چیزهای زیاد دیگری به عرضه کردن دارد - از آن جمله بندرگاه کراچی. این برنامه ها نمی توانند که بدون بودن نظم و آرامش در افغانستان، تحقق پیدا کنند. به این هدف، طالبان به حرکت در آورده شدند. آنان نخستین بار، زمانی دست به کار شدند که کاروان خودروهای باربری پاکستان با گذر از راه های افغانستان به طرف ازبیکستان مورد دزدی قرار گرفتند. طالبان رهنان را از سر راه راندند و کاروان به حرکت خود ادامه داد..."

در زمانی که جنرال ضیاءالحق حاکم نظامی پاکستان بود، در همکاری با حزب افراطی مذهبی جماعت اسلامی پاکستان و به کمک مالی استخبارات عربستان سعودی، شمار زیاد مدرسه های دینی را در پشاور، کوئته، کراچی و شهرهای دیگر پاکستان به وجود آوردند که در همه ی آنها کتاب های درسی از خط باورهای دینی سعودی ها، مایه گرفته بود و آموزش داده می شد. "به اعتراف ژنرال میرزا اسلم بیگ (رئیس پیشین ستاد ارتش پاکستان) زنجیر. این گونه مدرسه ها با طلبه هایی که آمادگی های ویژه دیده اند، از سوی پاکستان و امریکا به عنوان "کمربند مذهبی ایدئولوژیکی" در امتداد مرز افغانستان با پاکستان برای پشتیبانی از روحیه رزمی مجاهدین ایجاد

گردید." (کتاب: افغانستان مسایل جنگ و صلح، تألیف: گروهی از دانشمندان و پژوهشگران روسی و افغانستانی، ترجمه: عزیز آریانفر، سال چاپ: ۱۳۷۸، ص ۱۹۵). از شمار این درس خانه های بنیاد گرای، یکی هم مدرسه ی حقانیه در نزدیکی های شهر پشاور بود که در آن، طالبان آموزش دیده اند.

در مدرسه ی حقانیه، دیدگاه های اسلام سیاسی با اندیشه های مکتب دیوبندی با هم گره خورده بود و در آنجا، افراطی گری دینی، آموزش داده می شد. همه طالبانی که از آغاز مرحله، در رده های بلند و مقام های رهبری این گروه قرار داشتند، یک دهه (۱۹۹۰-۱۹۸۰)، در همین مدرسه آموزش یافته بودند.

"طالبان روابط خیلی نزدیک با پاکستان داشتند و از حمایت قوی مولانا فضل رحمان، رهبر جماعت العلمای اسلام، یک حزب بنیاد گرا که در بین پشتون ها و بلوچ های مسکون در شمال غرب پاکستان نفوذ زیاد داشت، برخوردار بودند. در عین حال مولانا فضل رحمان متحد نو بینظیر بوتو، صدر اعظم بود، با اردو، دستگاه استخبارات نظامی، آی. اس. آی، میانه خیلی دوستانه داشت و گروه طالبان را بصفت یک قدرت نو ظهور بالنده به آنها معرفی کرد." (کتاب: طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، تاریخ چاپ: ۱۳۸۷ خورشیدی - ۲۰۰۸ میلادی، ص ۴۲)

گروه طالبان در نخستین روزها که بر سر زبان ها افتیدند، برنامه ی کاری خود را با استفاده از بلندگویان پاکستانی، چنین وانمود ساختند:

- آوردن دوباره ی صلح، پایداری و امنیت در افغانستان؛

- خلع سلاح عمومی و بیرون راندن کلیه رهنان سلاحدار وابسته به تنظیم های جهادی از میان مردم؛

- دوری جویی از عملکرد و ناروایی های حزب های مجاهدین؛

- تطبیق بی چون و چرای شریعت محمدی در زندگی مردم؛

- پاکسازی جامعه از وجود رهنان و آدمکشان؛

- دفاع از تمامیت اسلامی افغانستان.

لیکن همه ی این سخنان واقعیت نداشت و عملکرد این گروه چیز دیگری را به نمایش گذاشت که بیشتر فریب و نیرنگ پاکستانی ها را بازگویی می کرد.

این دیگر به کلی به همگان آشکار است که پس از پایان چنگ سرد و همچشمی های بین المللی میان سیستم های سیاسی جهان؛ در میدان های جنگ در افغانستان، طالبان یک نام جدید با هدف های راهبردی کهنه، با در پیشگیری حرکت آغازین از جنوب شرق و شرق افغانستان، بود. آمریکا و پاکستان در تلاش آن بر آمدند تا با این نام جدید، آینده ی افغانستان را بر پایه علاقمندی های خود، سر و سامان دهند و یک کارت بازی جدید تری را با بازیگران پیشین، در دست داشته باشند.

بانو گابریله فنسکی (Gabriele Venzky) در بخشی از نوشته خویش

زیر تیتر "آمدن صلح در افغانستان آنقدر دور به نظر می رسد، آن طوری

که همیشه چنین بوده است" نشر شده در روزنامه ی آلمانی

Süddeutsche Zeitung -تاریخ ۲۰ / ۳ / ۱۹۹۵ نگاشته است

(برگردان):

"طالبان کی ها و چه هستند، بنابر گفته ها یک نیروی تشکیل شده از ۲۵۰۰۰ جنگجو، کسانی که زون های جنگ داخلی را در افغانستان با چنان یک نیرومندی به کلی تغییر دادند؟ طالبان آنانی اند که" در جست و جوی اسلام هستند" به صورت عموم دانش آموزان قران بوده، [در مرحله ی نخست] یک نیروی ناتوان و بی ضرر پنداشته می شدند. این گروه در مدرسه های دینی آموزش قران در شهر کویت و دیره اسماعیل خان در پاکستان، آغاز خود را نهاد؛ لیکن در پشت سر یک چنین تشکلات پر هزینه و دور و دراز و یک قدرت جنگی درخور توجه و خوب آراسته شده با جنگ ابزار، برنامه ریزی با روش های معینی پنهان شده است. شمار زیادی از ناظران به این باور هستند که طالبان، پنجمین کلون (تولید یک موجود حیاتی و زنده، دارای خاصیت جنتیکی به کمک عملیه ی پیچیده ی بیالوژیکی در لابراتوار - مؤلف) جدید پاکستان است. پس از آن که گلبدین حکمتیار که از سوی استخبارات نظامی پاکستان با پول و جنگ ابزار آمریکایی به ارزش نزدیک به یک ملیارد دالر تامین گردیده بود و نسبت به دیگران، خود را یک عروسک دلخواه ساخته بود، نتوانست خود را تثبیت نماید، [کنون در جایگاه وی طالبان جا خوش کرده اند و وظیفه ی ناتمام را به سر می رسانند]. پاکستان مالا مال با جنگ ابزار و مواد مخدر از افغانستان، شده است. افزون بر آن به خاطر برون رفت از انزوای اقتصادی، نیاز فوری به بازگشت صلح به افغانستان دارد تا ثبات خود را باز یابد و پیروز مندانه راه های رسیدن به بازار های بازرگانی خیلی سود آور را در آسیای میانه، به روی خود بگشاید."

طالبان در نخستین روزهای پس از پیدایش خویش، نشان دادند که بی مایه ترین گروه بندی اسلامی در جهان بوده؛ لیکن در عملکردهای خود، سختگیر تر نسبت به دیگر دسته های اسلامی، هستند. آی. اس. آی و سی. آی. ای با ترفندهای استخباراتی توانستند که با طالبان، افغانستان را در مدار پاکستان قرار دهند.

از آغاز دهه ی پنجاه خورشیدی، دستگاه استخبارات پاکستان در همدستی و هماهنگی با نظامی گران عظمت خواه و نیروهای ارتجاع سیاه و سیاست مداران وابسته به آنان، با برنامه ریزی های سنجیده شده، به فکر تباهی مردم افغانستان برآمد و به خاطر رسیدن به هدف های از پیش تعیین کرده ی خویش؛ به دنبال تشکیل سازمان های اسلام سیاسی با انگیزه های فرقه گرایی مذهبی و سیاست های برتری جویانه قومی و نژادپرستانه، روان شد که دهه ی شصت خورشیدی اوج کوشش های آن را در این راستا، نشان داد. پاکستانی ها در کلیه سیاست سازی های خود برای افغانستان، از همکاری، کمک، پشتیبانی، همسویی و هم نوایی آمریکا، انگلیس، عربستان سعودی، اسرائیل، چین و بیشتر کشورهای غربی، برخوردار بوده اند که برنامه ی به میدان کشیدن طالبان نیز در همین چهار چوب، بوده است.

در روزنامه ی آلمانی زبان (Neue Züricher Zeitung) تاریخ ۱۷ / ۳ / ۱۹۹۵ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "یک نام جدید و استراتژی های کهنه در کابل" آمده است (برگردان):

"دست بالا پیدا کردن نظامی آنان را در جنوب افغانستان، به فراموشی
بسپارید؛ زیرا طالبان در گذشته از چند سال پیش، بویژه در منطقه ای از
کندهار فعال بودند. اولیو روا (Olivier Roy) کارشناس [مسایل] افغانستان
در شماره ی واپسین "آگاهی - افغانستان" گزارش داده است که در سال
۱۹۸۴ به فعالیت های آنان برخورد [و آگاهی به دست آورده] است. گروه
بندی ها، همیشه در همخوانی به نمونه های همسان به پیش می رود: یک
مدرسه ی آموزش قران منطقه ای، به یک حجره ی نظامی، تغییر شکل داده
می شود و در این هنگام رهبر مذهبی و آموزگار قران، از شاگردان، سرباز
جنگی تربیه می کند (از شاگردان مدرسه ی آموزش قران، سرباز جنگی
پرورش داد و به جبهه ی جنگ فرستاد - مؤلف). چیز جدید این است که
آنان یک استراتژی هماهنگ را دنبال می کنند و چنان معلوم می شود که
چشمه های بزرگ مالی را نیز در اختیار دارند..."

در دهه ی شصت خورشیدی در بازی شطرنج برتر بودن ابر قدرت ها که
اوج روند جنگ سرد را در بر می گرفت، در همچشمی های جهانی،
افغانستان میدان بزکشی و نمایش زور آزمایی ها برگزیده شده بود. اتحاد
شوروی و دولت های سوسیالیستی از جمهوری دموکراتیک افغانستان
پشتیبانی همه جانبه می کردند. ایالات متحده آمریکا (سی. آی. ای، پنتاگون،
کنگره)، انگلیس (انتجنس سرویس)، اتحادیه اروپا، پیمان ناتو، اسرائیل
(موساد)، کشور های عربی به سرکردگی عربستان سعودی، همسایه های
شرقی و غربی افغانستان: پاکستان (آی. اس. آی، ارتش، حزب های سیاسی
مذهبی و غیر مذهبی) و ایران (سپاه پاسداران) و جمهوری خلق چین؛
میلیاردها دالر، هزینه گذاشتند و از گروه های مخالف دولت افغانستان، حزب

های جهادگر (تندرو و اعتدال پسند) که در پشاور و تهران گرد آمده بودند، سرسختانه دفاع و پشتیبانی می کردند و این کار تا فروپاشی اتحادشوروی در سال ۱۹۹۱، ادامه یافت. لیکن پس از این نیز، افغانستان پیوسته در محراق توجه استخبارات قدرت های نو پیدای منطقه ای و جهانی قرار گرفت و میدان آزمایش اختلاف ها و کشمکش های سیاسی و زورآزمایی نظامی و استخباراتی میان آنها، افغانستان تعیین شد.

پول ها و جنگ ابزارهای ذخیره شده ی زمان جهاد و دوام پشتیبانی سیاسی و کمک نظامی آی. اس. آی و ارتش پاکستان به گلبدین حکمتیار، به جهاد گران این امکان را داد که در زمان حکومت و نظام تنظیمی خویش نیز به برخورد های خونین و ویرانگر، ادامه دهند تا این که از درون آنان طالبان افراطی زاده شد.

از آغاز سال ۱۹۹۲م، در افغانستان آتش جنگ های فرسایشی، در نتیجه سیاست پردازی ها و نیرنگ بازی های استخباراتی آمریکا، انگلیس، پاکستان، ایران، عربستان سعود، اسرائیل، ترکیه، هند، روسیه و تا اندازه ی جمهوری های آسیای میانه (قزاقستان، ازبیکستان، ترکمنستان، تاجیکستان، قرغزستان)، آنقدر شعله ور گردید که نزدیک بود افغانستان در کام نهنگان بی شماری فرو رود. ولی آمریکا، انگلیس و اسرائیل، لازم دیدند که حق نخست را به پاکستان بدهند تا زیر نام طالبان، ابتکار عمل را در دست گیرد و به کمک عربستان سعودی، ایران را بر سر جایش بنشانند.

الیور روا (Olivier Roy) مدیر پژوهشی مرکز پژوهش گاه ملی فرانسه در پاریس (CNRS) و صاحب نظر در مسایل افغانستان در روزنامه لوماند دیپلماتیک

(Le Monde Diplomatique) ماه نوامبر ۱۹۹۶ (ترجمه آلمانی در

روزنامه: Die Tageszeitung)

در نبشته ی زیر عنوان "طالبان به مثابه محافظان شریعت و پایپ لاین"

چنین نگاشته است (برگردان):

"پیدایی تحریک طالبان در گام نخست به شاخص های داخلی وابسته است، از جمله رد پذیرش حکومت و فرماندهان "که در گذشته بر ضد شوروی جنگیدند و قدرت را به دست گرفتند، از سوی شهروندان افغانستان. این که این تحریک خود را خیلی با شتاب گسترش داد و سرانجام به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ کابل را اشغال کرده توانستند، تنها می شود آن را بر پایه پشتیبانی آشکار پاکستان [از این گروه] شرح داد، با زیاد کردن این گپ که تأیید ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی نیز در این پیروزی، در میان بود. در پشت پرده ی این مساله، علاقمندی برای به ثمر رسانیدن برنامه های بزرگتری، قرار دارد و می خواهند نفت و گاز را از آسیای میانه با گذر از خاک افغانستان به پاکستان برسانند و بدین شکل جلو رخنه کردن روسیه و ایران را بگیرند...

افزون بر این بخش بزرگ پیروزی های طالبان، از پیامد کمک های مستقیم

پاکستان است؛ آنان {طالبان} تانک های زره دار و هواپیماها و یک شبکه فعال مخابراتی در اختیار دارند، معلوماتدار شیوه ی استفاده از این وسایل را، انسان در مدرسه های آموزش قران نمی آموزد. اینکه طالبان توانستند در سال ۱۹۹۵ در حریم فضایی شهر کندهار، یک فروند هواپیمای ترانسپورتی روسی را، مورد فیر موشک قرار دهند، باید آن را به فعال بودن یک

دستگاه نظارت کننده ی رادار، پیوند داد که آن را در منطقه تنها پاکستان در اختیار دارد و بس.

مدرسه های طالبان، بخشی از یک شبکه ی گسترش یافته ی مدرسه های آموزش قران بوده که پایگاه مرکزی آن در پاکستان است و چرخ های آن از سوی جنبش اصلاح طلب بنیاد گرای دیوبندی به پیش برده می شود. سازمان سیاسی آنان، جمعیت العلمای اسلامی نام دارد، از شمار حزب های اسلامی پاکستانی و در حال حاضر متحد حزب مردم پاکستان (P.P.P) به رهبری بانو بی نظیر بوتو [نخست وزیر] آن کشور است.

اتحاد این دو حزب (حزب مردم پاکستان و حزب جمعیت العلمای پاکستان) غیر طبیعی بودن خود را از این دیدگاه نمایان می سازد که جمعیت العلمای اسلامی، دشمن اصلی خود را در چهره ی جماعت اسلامی پاکستان می بیند، نه در حزب مردم. این حزب افراطی اسلامی، در گذشته از جنرال ضیاءالحق پشتیبانی نموده بود و به نوبه خود سال های زیادی از حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار پشتون تبار، پشتیبانی بعمل آورد که تا سال ۱۹۹۱ مهم ترین دریافت کننده ی کمک های حکومت پاکستان بود.

از سال ۱۹۹۳ استخبارات نظامی پاکستان در جست و جوی جانشین برای عروسک خود (حکمتیار) برآمد. ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی گام به گام آگاه شدند که گروه های اسلامی سنی مذهب که به کمک آنها بر ضد ارتش شوروی در افغانستان جنگ می کردند، در حال حاضر علیه خود آنها جبهه گرفته اند و از صدام حسین پشتیبانی می کنند.

با اهمیت ترین نقش را در شبکه ی اسلام گرایان: جماعت اسلامی پاکستان، گلبدین حکمتیار و اسامه بن لادن (یک ثروتمند سعودی سلب تابعیت شده که

بر ضد آمریکا جهاد اعلام کرده است) بازی کردند. شمار زیادی از سازمان های کمک رسانی (NGOS) سعودی و سودانی نیز وابسته به این شبکه می شوند که از پشاور پاکستان، فعالیت های خویش را سازماندهی می کنند. سوء قصد های ضد آمریکایی که پس از سال ۱۹۹۲ به هدف های مشخص صورت گرفت، کار اعضای همین شبکه بود که هرگز ایران آنها را انجام داده نمی توانست. این فعالیت های دهشت افگنی، به شکل بارزتر با اجرایی شدن انفجار در مرکز بازرگانی جهانی، در تابستان ۱۹۹۳ در شهر نوپارک و در سوء قصد به جان مشاور آمریکایی در عربستان سعودی در نوامبر ۱۹۹۵، آشکار گردید.

با در پیشگیری یک ضربه ی عاقلانه از سوی نصیر الله بابر وزیر داخله، پاکستان به این پیروزی دست یافت تا یک راه حل جدید را دریابد، بدون اینکه به علاقمندی های استراتژیک خودش زیان رسانیده باشد: یک اتحاد دوباره با یک گروه بنیادگرای پشتون به نام طالبان. استخبارات نظامی و جمعیت العلمای اسلامی پاکستان، بذل توجه به سرباز گیری برای طالبان، مشوره دادن و تهیه کالاهای مورد نیاز آنان، کردند.

در این کار سه هدف راهبردی پاکستان، بازتاب پیدا می کند:

- ۱ - باید از پیوند های قومی (در میان افسران پاکستانی، شمار زیادی از پشتون ها وجود دارد) استفاده کرده شود تا در کابل یک حکومت وابسته (مزدور) نصب گردد؛
- ۲ - می خواهد فایده های راهبردی را در برابر هند، از آن خود سازد؛
- ۳ - باید یک دهلیز (راه بازرگانی) به سوی آسیای میانه باز کرده شود. بدین گونه اسلام آباد می تواند، نه تنها رفع نیازمندی های خود را به ماده ی

سوخت (انرژی) پایندانی کند؛ بلکه یک گذرگاه کلیدی راهبردی را در اختیار می داشته باشد تا پشتبانی آمریکا را به دست آورد و از بابت رسانیدن نفت، صاحب پول از گردآوری مالیات، گردد."

دیده می شود که پاکستان پیروزی به دست آورد تا با به میدان آوردن طالبان، افغانستان را در امتداد جاده ای به سوی واژگونی در مرزهای قومی، نزدیک کند. به ادامه ی نوشته اولیویر روا، نبشته ی زیرین ماهیت موضوع را بیشتر روشن می سازد:

الفونزو ارتیکا (Alfonso Artica) در روزنامه ی لوماند دیپلماتیک ماه نوامبر ۱۹۹۵ (ترجمه آلمانی در روزنامه ی: Die Tageszeitung) در نوشته ی زیر عنوان "افغانستان: جنگجویان عقیدتی هدایت شونده (از فاصله دور به وسیله سیستم الکترونیکی و خدمات کمپیوتری = ریموت کنترل) نگاشته است (برگردان):

"... این دانش آموزان بنیادگرا از مدرسه های نهادهای آموزش عالی دینی در اطراف کویت، آمده اند و در مناطقی که به اشغال آنان در می آید، روش مذهبی سنی ارتدوکسی (وهابیت) خود را با شتاب [و با یکدندگی و بدون رعایت خواست و تمایل انسان ها] تطبیق می کنند. نزدیکی های جغرافیایی، نزدیکی های سیاسی را به خود گره می زند. بدین شیوه تحریک طالبان تمایل به جمعیت العلمای اسلامی در پاکستان دارد.

به نشانه ی متحد پیشین [ذولفقار] علی بوتو که ضیاءالحق دیکتاتور او را در سال ۱۹۷۹ به دار آویخت، جمعیت العلمای اسلامی در سال ۱۹۹۳ به دخترش، بی نظیر بوتو نخست وزیر امروزی [پاکستان] رأی داد. رئیس حزب، فضل الرحمان به نوبه خود، دوستی بسیار نزدیک و تنگاتنگ با نصیر الله بابر "مغز" و "سرکرده ی عملیات طالبان" و وزیر داخله پاکستان، دارد.

در درون استخبارات نظامی پاکستان، اداره ی وحشت آور آی. اس. آی (انتلی-جنس سرویس Interservices Intelligence) تغییرهای زیادی رخ داد. جنرال جاوید اشرف که دونیم سال رئیس آی. اس. آی بود، از وظیفه برکنار شد و معاون وی جنرال نسیم رنا، جایش را گرفت و خود این گزینش و بر طرفی نشان داد که در این اداره چه جنگ سخت و پنهانی روان است. به کمک جماعت اسلامی، آی. اس. آی می خواهد یک شبکه ی را به وجود آورد که به هدف های سیاسی آن، سودمند تمام شود. یکی از این [حزب های اسلامی] از بی نظیر بوتو پشتیبانی کرد و آن دیگرش از مخالفان نخست وزیر... در فرجام مداخله ی آشکار و نیرومند پاکستان را در افغانستان، نشان می دهد.

به هر حال، در یک چیز شک وجود ندارد: سیاست پاکستان در برابر افغانستان تغییر یافته است. به مانند جنگ بر ضد اتحاد شوروی (-۱۹۷۹) (۱۹۸۸) و همچنان پس از آن در کلیه رویدادهای اختلاف آمیز پی در پی، اسلام آباد همیشه بر حزب اسلامی افراطی، یک سازمان به شدت بنیادگرا به

رهبری گلبدین حکمتیار، تکیه داشت. هدف همیشگی یک سخن را در بر می گیرد: پاکستانی ها خواهان آن هستند در کابل یک حکومتی به وجود نیایند که به حرکت های سیاسی پشتون های پاکستان، پشتوانه شود تا آنان به فکر پیوستن دوباره به افغانستان، گردند و یا در اتحاد و همکاری با هند، پاکستان را واپس رانند.

لیکن پشتیبانی گسترده پاکستان از حکمتیار، هیچگونه نتیجه ی خوشایندی را به بار نیاورد: با وجود جنگ های دوامدار و حمله های پی در پی، گلبدین حکمتیار و حزب اسلامی او، پیروز نگردیدند تا احمد شاه مسعود و نیرو های وی (بیشتر از تاجیک ها تشکیل یافته) را از پایتخت بیرون بکشند. درگیری های پایان ناپذیر نظامی با تلفات بلند در میان مردم (۳۰۰۰۰ [۷۰۰۰۰] تن کشته، ۱۰۰۰۰ تن زخمی، هزارها تن آواره) گلبدین حکمتیار تا اندازه ی زیاد محبوبیت خود را از دست داد. در بین ملت پشتون به نا امیدی مواجه شد [و در موردش شک و تردید ها به وجود آمد]، از طرف آمریکایی ها گنهکار شناخته شد که دهشت افگنی بین المللی را تامین مالی می کند و دوست و همکار دهشت افگنان است. باید به شمار ۱۰۰۰۰ تن بنیادگرای اسلامی، در افغانستان آموزش های نظامی خویش را به پایان رسانیده باشند، بدین شکل متحد کهنه کار (خدمتگزار پیشین) به طور روز افزون، دیگر پذیرفتنی نبود، به خاطر رهایی از این بن بست، بازی گران اصلی ناگزیر شدند تا بر سر نقشه ی جدیدی، کار کنند. سرانجام طالبان به مثابه بنیاد گرایان پان اسلامی اهل سنت که از سوی عربستان سعودی به دیده ی نیک نگریسته شدند، در زمان درست و مناسب، روی صحنه آمدند."

تا اینجا از لابلای نوشته های آگاهان سیاسی، پژوهشگران، ژورنالیستان و تحلیل کنندگان مسایل جنگ و صلح- دولت و حاکمیت- ساختارهای اجتماعی و حقوقی و وظایف شهروندان- رابطه بین دولت و مردم... فهمیده شد که طالبان تنها یک نام تازه بود؛ لیکن استراتژی و روش های سیاسی برای سیاست کردن بر پایه ی منافع استراتژیکی، سیاسی، اقتصادی و نظامی بازی گران اصلی میدان سیاست در افغانستان (آمریکا، انگلیس، پاکستان، عربستان سعودی)، مطابق همان نسخه ی کهنه کاری های گذشته دنبال گردید.

با به وجود آوردن گروه طالبان، جبهه های جنگ میان گروهی در افغانستان، تغییر نپذیرفتند؛ بلکه چهره ی جنگ سالاران بنیادگرا عوض شد. از این که تلاش های گلبدین حکمتیار برای برقراری حاکمیت قومی، با وجود موشک پرانی دوامدار بر شهر کابل و گرم نگهداشتن میدان های جنگ خانمان سوز، نتیجه ای نداد؛ کنون باید گروه جدید که نسبت به دیگران بهتر و پذیرفتنی تر به نظر می رسیدند، در یک دست قران و در دست دیگر شمشیر با پشتوانه ی مالی و مادی و نظامی آمریکا، انگلیس، پاکستان، عربستان سعودی، این وظیفه را بسر برساند؛ از این رو آی. اس. آی و وزارت داخله پاکستان به فرمان بی نظیر بوتو با قانع ساختن سران قبیله در استان های جنوبی، راه های آمدن به کندهار را به روی طالبان، باز و هموار کردند و در کندهار، خان های با نام و نشان، از لشکریان تازه رسیده که با کیسه های پر از دالر و ریال و پوند و کددار آمده بودند به خوشی پذیرایی کردند و واژگونی کشور را در غرقاب طالبانی، به رسمیت

شناختند و جنگجویان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار به گل روی انگیزه های قومی و زبانی، داوطلبانه و برق آسا، جنگ ابزار زمین گذاشتند.

اینکه شاگردان مدرسه های آموزش قرآن توانستند که در نخستین حرکت های جنگی خویش از تانک ها، توپخانه ی سنگین، موشک اندازهای متحرک، نارنجک انداز، موشک های ضد تانک، موشک های پدافند هوایی، چرخبال ها، هواپیماها... استفاده کنند و در اندک مدت به جای خلبان هواپیماهای جنگی خدمت نمایند، خود یک راز سر به مهری بود که با گذشت زمان گره آن گشوده شد.

درباره این سخن که ملاهای روستایی بیسواد و کم سواد، با جامه ی سفید و دستار سیاه وظیفه گرفته بودند تا جنگ سالاران تنظیم های جهادی را از میدان های جنگ بیرون بکشند، به نوشته ی زیر نگاه انداخته شود:

مصطفی دانش ژورنالیست آزاد، گزارشگر و آگاه سیاسی، در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "رقص به دور گوساله ی بی جان در افغانستان" نشر شده در روزنامه ی آلمانی زبان (Neue Züricher Zeitung) تاریخ ۲۷ / ۵ / ۱۹۹۵ نگاشته است (برگردان) :

"چنان به نظر می رسد که امروز در افغانستان یک همچشمی بازی بزکشی به راه افتیده است: همه گروه های جنگی با بی توجهی [به وضعیت زندگی مردم] با کاربرد زور بر لاش دولت افغانستان (مانند گوساله بی جان در میدان بزکشی)، چسبیده اند. در حال حاضر نمی توان آشکار ساخت که چه کسی برنده ی مسابقه می شود. در ماه های پسین یک بازیگر جدید داخل میدان این ورزش شده است، گروه جدید تا کنون ناشناخته به نام ملیشه های

طالبان. بسیار شگفتی آور است، طالبان گویا از هیچ سر بالا کردند و در میدان بازی های سیاسی در افغانستان بازیگر ماهر شدند. آنان به بهانه ی همراهی و رسانیدن کاروان موترهای باربری کمک صلیب سرخ پاکستان (کشوری که زیربنای ساختار سیاسی طالبان را گذاشته است) به ترکمنستان، با گذر از استان های جنوبی و غربی [افغانستان] به میدان آمدند. طالبان با تانک ها و جنگ ابزارهای سبک، کاروان ترانسپورتی را از راه هلمند، نیمروز و فراه، مناطقی که در گذشته زیر اداره ی اسماعیل خان فرمانده مجاهدین، قرار داشت و امروز به دست طالبان است، همراهی کردند و از راه هرات به ترکمنستان رفتند و در بازگشت، کندهار را به اشغال خود در آوردند.

از سال های پیش در مدرسه های پاکستانی آموزش قران، پسران جوان از افغانستان زیر تأثیر اندیشه ای مذهبی های سختگیر، قرار گرفته بودند. آنان از وضعیت و جایگاه هایی نمایندگی می کنند که امروز در دنیای اسلام دیگر از نگر زمانی، اصول و مؤلفه های کاربردی (Anachronismus) پنداشته و شناخته نمی شوند. یک نمونه: بند کردن کلی بیرون شدن زن ها از خانه. به طالبان "شاگردان آموزش قران" به مانند آموزش های دینی، مسایل سیاسی نیز آموزش داده شده است و افزون بر آن، آموزش پیشرفته ی نظامی نیز دیده اند. طالبان ارتباط نزدیک با ملاهای افراطی و تعصب گر پاکستانی در مناطق مرزی با افغانستان، بویژه استان کندهار، دارند و استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) در بازی رقص به دور گوساله ی بی جان، شریک است. از ماه ها بدین سوی، جنرال حمید گل رییس پیشین

آی. اس. آی در مناطقی از اطراف کابل- جلال آباد - کندهار جای گزین شده تا عملیات نظامی طالبان را هماهنگ سازد.

پس از اشغال کندهار در آغاز امسال، طالبان بر استان های پشتون نشین در شمال، جنوب و غرب کندهار حمله کردند و خود را به عنوان ناجی صلح به شناسایی گذاشتند. آنان بازی خیلی ها آسان را در پیش رو داشتند. طالبان خود پشتون هستند و در مناطق پشتون نشین دست به کار شدند و بازگردانیدن حاکمیت پشتون ها را در افغانستان، تبلیغ کردند، دالره های به دست آورده از پاکستان را در بین مردم توزیع کرده به این هدف و مرام خود نیرو بخشیدند. بدین سان طالبان در آغاز کار در دنیای خارج در نزد ناظران بین المللی ناشناخته باقی ماندند.

با سپری شدن کمتر از چند هفته، آنان در جایگاهی قرار گرفتند که تا دروازه های در آمدن به استان پیش بروند و سنگر بندی های نخست وزیر نام نهاد [افغانستان] حکمتیار پشتون را در جنوب کابل به اشغال خود در آوردند. فرماندهان [حزب اسلامی] حکمتیار که آموزش یافته (و غلام بچه های) استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) بودند، در برابر پیش تاختن طالبان، ایستادگی نکردند و جلو آنان را نگرفتند. از همین سبب طالبان توانستند که جنوب و غرب شهر کابل را از جنگجویان اهل تشیع [حزب وحدت] به رهبری عبدالعلی مزاری، بدون کدام درگیری سنگین، اشغال کنند...

در هنگامی که طالبان قدرت و قلمرو حاکمیت خود را در جنوب و غرب افغانستان تحکیم می بخشیدند، جنرال حمید گل کوشش کرد تا به [جنرال

دوستم] فرمانروای شمال با ضمانت پاکستان، اطمینان بدهد که طالبان قصد حمله بر جای های زیر حاکمیت وی را ندارند و از این خاطر تشویش نداشته باشد. پس از به قتل رسانیدن مزاری که متحد دوستم بود، دیگر کدام اساسی برای اتحاد میان شمال و طالبان وجود ندارد..."

به گونه ی که آشکار شد، طالبان از آن قرائت اسلام سنی پیروی و دفاع می کنند که از دنیای محافظه کارانه ی روستائیان پشتون، بیرون بر آمده است. آنان اسلام را وسیله قرار داده از آن به عنوان ابزار و جنگ ابزار سیاسی استفاده کرده و سود بردند. همچنان خط های باورها و دیدگاه های ارتدوکسی طالبان از کتاب های درسی مدرسه های دینی مذهب دیوبندی که از سوی دست اندر کاران پاکستانی به چاپ رسیده، مایه گرفته است و نسخه ی پیروزی های نخستین آنان نیز همین باور های عقیدتی افراطی و تعصب گرایانه و پیچیدن در لحاف بیمار ملیت گرایی پشتونی، بوده است.

ولی چیز بسیار حیران کننده در اینجا، همانا تأیید، پشتیبانی، خاطر خواهی و کمک ایالات متحده آمریکا، این سردمدار دفاع از دموکراسی(!)، آزادی(!)، حقوق بشر(!)... در جهان، با تکیه با موضع گیری ها و سیاست های کور پاکستان، از طالبان است که در اوج هرج و مرج های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی در افغانستان، صورت گرفت و پیروزی های پی در پی آغازین را برای این گروه سیاه و تاریک اندیش، به بار آورد. این دیگر آشکار شده است که آمریکا از شروع عملیات خرابکارانه خویش در افغانستان، در پیرنگ، برنامه ریزی و سازماندهی عملکردهای خود، به گزارش های غلط، آگاهی دهی استخباراتی نادرست و غرض آلود و سیاست های مداخله

گرانه ی پاکستان در مورد افغانستان، تکیه کرده بود. آمدن ثبات و امنیت در افغانستان با ویروس طالبان و هموار شدن راه ها برای بهره گیری اقتصادی از رونق گرفتن بازرگانی و استخراج و بهره برداری از چشمه های زیرزمینی دست نخورده، بویژه نفت و گاز، از همین سرچشمه آب می خورد؛ از این رو پس از پایان جنگ سرد، سیاست آمریکایی ها بیشتر در شرق میانه، آسیای میانه، جنوب آسیا و حوزه های نفت خیز و گازی، تمرکز پیدا کرد که افغانستان نخستین شکار آن، بود. لیکن پاکستانی ها (نیروهای ارتجاع سیاه، نظامی گران، آی. اس. آی، عظمت خواهان و سیاست مداران وابسته به این نهاد ها) نزدیک به هفت دهه است که در برابر مردم افغانستان قرار گرفته اند که از آغاز دهه ی هشتاد سده ی بیستم (دهه ی شصت خورشیدی) برای خرابی و بر بادی افغانستان، به شکل فعالتر و با پیگیری بیشتر، داخل اقدام شدند.

در روزنامه آلمانی Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۷ / ۳ / ۱۹۹۵، Bernd Ludermann و Uwe Kerkow در بخشی از نوشته ی خویش زیر عنوان "جنگجویان جوان، پیشوای دینی به عنوان رهبر" خاطره ی رییس یک سازمان کمک رسانی را چنین بازگویی کرده اند (برگردان):

"در کمپ های پناهجویان، رییس سازمان - او را محمد می نامیم، می دید که آوارگان افغانستان به رسم اجیران جنگی برای جنگ کردن در آذربایجان، داوطلب می شدند [و ثبت نام می کردند]. او یاد آور شد: "گناه جنگجویان نیست"، افغانستان مالا مال از جنگ ابزار و مردهای جوان شده است، کسانی

که در زندگی خود به جز جنگ، چیز دیگری نیاموخته اند. پاکستان در دهه ی هشتاد، کمک های نظامی ایالات متحده آمریکا و اروپا را به افغانستان رسانید و بخش بیشتر آن را در اختیار گروه های اسلامی بنیادگرا، چون حزب اسلامی [گلبدين حکمتيار] گذاشت.

بدین شکل استخبارات نظامی پاکستان در روستاهای افغانستان، به گفته ی محمد، "به قشر رهبری ساختگی" جدید برای [رسیدن به] حاکمیت کمک کرد. این رهبری ساختگی جدید، نه از میان رده ی برگزیده شده از بین علمای دینی و نه از رده ی پیشوایان مذهبی پیشین، سر بیرون آورده اند؛ بلکه زاده ی جنگ هستند. آنان از درآمد جنگ زندگی کردند، مالیه تعیین نمودند و با مردم بد رفتاری را در پیش گرفتند. به همین سبب کندهاری های خسته از جنگ، از طالبان پشتیبانی کردند که در اندک مدت در کندهار بر هر سه جنگ سالار بنیادگرا وابسته به گروه های جنگی، پیروز آمدند و همه خلع سلاح شدند."

شهر کندهار، در زمان حکومت اسلامی مجاهدین از بی نظمی ها و خودسری های فرماندهان و جنگجویان گروه های گوناگون تنظیمی، رنج می کشید. فرماندهان زورگو، به جان و مال مردم چسبیده بودند و دارایی های آنان و داشته های همگانی را، به تاراج می بردند.

در کندهار تنظیم های مخالف دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان که در دهه ی هشتاد عیسایی (دهه ی شصت خورشیدی) از سوی ایالات متحده آمریکا (سی. آی. ای و پنتاگون)، عربستان سعودی، پاکستان (آی. اس. آی) و در کل جهان سرمایه داری و ارتجاع بین المللی، برای ویرانی و بر بادی

افغانستان، پول فراوان به دست آوردند و تا دندان با ابزار جنگی آراسته و تامین شدند، نفوذ داشتند، از آن زمره:

- حزب حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی؛

- حزب اسلامی به رهبری محمد یونس خالص؛

- حزب محاذ ملی به رهبری پیر سید احمد گیلانی (تنظیم طرفدار محمد ظاهر - شاه پیشین افغانستان)؛

- حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار.

اسلام گرایان سیاه دل بر پایه تعصب قومی و اندیشه ای به نام طالبان، از بین اعضای گروه های جهادی، بسیار هدف مندانه دستچین و سرباز گیری شدند که در نهایت جای اعتبار و نفوذ سنت گرایان کندهاری را در کندهار گرفتند.

شورای رهبری طالبان که از مدرسه های دیوبندی در کوئته پاکستان سر بیرون آورده بودند و همیشه به آنجا در رفت و آمد بودند؛ سی. آی. ای و آی. اس. آی و سعودی ها و انگلیس ها نیز در سر و سامان دادن آنان در کوئته با به هزینه گذاشتن پول های وافر دست به کار شدند؛ در آغاز کار از تبلیغات و برنامه ی تنظیم های به اصطلاح "اعتدال پسند"، (مجددی، گیلانی، محمدی، خالص) با ترفند و تزویر استفاده کردند و از باز گردانیدن شاه پیشین بر اریکه قدرت، از برگزاری مجلس بزرگ (لویه جرگه)، از به وجود آمدن وحدت ملی به سختی زیان دیده، سخن گفتند. پشتیبانی مردم کندهار در روز های نخستین از گروه طالبان، نیز نشان دهنده ی آن بود که

آنان آمادگی گرفته اند تا در برابر «دشمنان اسلام و دشمن پشتون ها»، تصمیم بگیرند.

ولی همین سخن "مقابله با دشمنان اسلام" خیلی ها پرسش برانگیز است، کدام اسلام و چه دشمنی؟ در افغانستان حکومت تنظیم های اسلامی حاکم بود که همه یک جایی از پشاور پاکستان واز تهران داخل افغانستان شدند و دولت اسلامی را ساختند.

توماس اوناریوس (Tomas Avenarius) در نبشته ی زیر عنوان "نمونه ی باورهای غربی و روزگار افغانستان" نشر شده در روزنامه ی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۴ / ۱ / ۱۹۹۷ نگاشته است (برگردان):

"با نگهداشتن این سخن: دانش آموزان قران [طالبان] بنیاد گرایان ارتدوکس نخستین هستند. اسلامیسیم بار نخست از سوی طالبان با آمدن خود در افغانستان، آغاز نکرده است، بدون شک که این ها رفتار بنیاد گرایانه دارند. لیکن اسلام گرایان با رنگ اصلی، آدم های چون گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود هستند که در دهه ی هفتاد در دانشگاه کابل در پیش برهان الدین ربانی، پروفیسور اسلامی آموزش دیدند.

در حکومت اسلامی: اولی نخست وزیر، دومی وزیر دفاع و سومی رئیس جمهوری کشور بودند. نمایندگان سازمان های کمک رسانی که افغانستان را نه از پشت میز کار خود می شناسند؛ بلکه از سبب واپس ماندگی [و مشکل های زندگی مردم] با آن آشنایی دارند، درباره ی یک سخن پنهان کاری نمی

کنند: در افغانستان پخش و گسترش دادن راه و رسم زندگی غربی بسیار دشوار است و نمی شود آن را تحقق داد.

بسیاری به این باور اند: انسان می تواند با طالبان زندگی کند و [از آنان راضی باشد]، با این آرزو مندی که آنان روزی پس از پایان جنگ با چهره ی معتدل تر ظاهر گردند، میانه رو تر شوند و با شیوه زندگی در جامعه افغانستان سازگاری کنند.

در پشت این گفتمان ها، یک گونه رفتار و موضع گیری به شیوه ی غربی، خود را آشکار می سازد: انسان به درد و رنج مردم افغانستان زمانی متوجه شد که بانوان از سوی طالبان ناگزیر به نشستن در کنج خانه شدند. دنیای غربی وقتی از خود واکنش نشان می دهد که دیدگاه های شان را در خطر ببیند. مساله زن ها یک موضوع همیشگی در گفتمان های غربی ها ست؛ ولیک جنگ، یک مشک دوامدار مردم افغانستان..."

افزون بر دیگر مسایل، در شهر کویته مافیای (ترابری- بازرگانی - قاچاق) دم و دستگاه داشتند و به فعالیت های بازرگانی می پرداختند و می خواستند کارهای شان از رونق بیشتر برخوردار باشد. این مافیای تبهکار، کالاهای تولیدی و مواد خوراکی پاکستان را از راه کندهار به ایران و آسیای میانه می رسانیدند که از دست جنگ سالاران تنظیمی، به ستوه آمده بودند و از دوام جنگ های میان گروهی، از بی امنیتی راه ها و از باج گیری های رنکارنگ در گذر از راه ها، رنج می بردند.

از این رو، بازرگان های ثروتمند کندهاری، مافیای (ترابری- بازرگانی - قاچاق) کالا های صنعتی و بازرگانی پاکستانی، جماعت العلمای اسلامی

پاکستان، نظامیان و سیاست مداران پشتون تبار پاکستانی، علاقمند باز شدن راه های بازرگانی از راه کویت - کندهار - هرات - عشق آباد ترکمنستان بودند. پیش از این، حکومت پاکستان نیز با جنگ سالاران در کندهار و با امیر حوزه ی جنوب غرب افغانستان، به خاطر باز گذاشتن راه ها به روی کاروان های بازرگانی، گفت و گو کرده بودند. همچنان بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان به تاریخ ۲۸ اکتوبر ۱۹۹۴ در شهر عشق آباد در ترکمنستان با اسماعیل خان و جنرال عبدالرشید دوستم دیدار داشت و از آنان درخواست نمود تا در برابر پرداخت پول حق گذر از مناطق زیر اداره ی شان، در باز نگهداری راه ها به روی کاروان تجارتي، همکاری کنند.

"پیش از این دیدار، امر مهمی واقع شد که جنگ سالاران، قندهار را تکان داد. بروز ۱۲ اکتوبر ۱۹۹۴، در حدود ۲۰۰ طالب از مدارس قندهار و پاکستان در سپین بولدک در سرحد افغانستان - پاکستان، وارد شدند. سپین بولدک در دل دشت، توقفگاه و محل مواد سوخت گیری موترهای باربری مافیای ترانسپورت و قاچاق، بود که در اختیار حزب گلبدین حکمتیار قرار داشت. در اینجا موتر های افغانی بار موترهای پاکستانی را که اجازه سیر و حرکت را به داخل افغانستان نداشتند، تسلیم می شدند و بجای مطلوب انتقال می دادند. نفت و مواد سوخت جنگ سالاران، از پاکستان بصورت قاچاق از همین نقطه به داخل افغانستان قاچاق می شد. کنترل سپین بولدک برای مافیای ترانسپورت بسیار مهم بود. مافیا قبلاً مقدار پول در اختیار ملا عمر گذاشت و وعده داد، در صورت پاکسازی راه ها و تضمین امنیت موترهای باربری شان ماهانه برای او و به طالبان تحت اداره اش، معاش بپردازد.

قوای طالبان به سه دسته تقسیم شد و بر قرارگاه حکمتیار در سپین بولدک یورش بردند. بعد از یک مقاومت اندک و کشته شدن ۷ نفر و زخمی های زیاد، قوای حکمتیار فرار نمود. سپین بولدک در مقابل یک کشته، بدست طالبان سقوط کرد. پاکستان به طالبان معاونت رسانید تا دیپوی عظیم سلاح و مهمات حکمتیار را در خارج سپین بولدک، تصرف بدارند. دیپوی حکمتیار در سال ۱۹۹۰ بعد از قرارداد جینوا که پاکستان مجبور بود مطابق آن عمل نماید، به داخل افغانستان در حوالی مرز دو کشور انتقال یافت. از دیپوی مذکور ۱۸۰۰۰ کلشنکوف، تعدادی توپ، مقدار زیادی مهمات و شماری عراده جات به تصرف درآمد. " (کتاب - طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، تألیف احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، سال چاپ: ۱۳۸۷ خ- ۲۰۰۸ م صص ۴۴- ۴۵)

شعارهای دروغین برقراری صلح و امنیت با بلند کردن درفش های سفید و بر سر گذاشتن کلاه های سفید و سیاه و یا بسته کردن دستارهای سفید و سیاه، برگزاری جرگه های محلی برای خلع سلاح تاراج گران و فرماندهان گروه های جهادی پیشین، کیفر دادن سنگین به فروشندگان مواد مخدر، سوزاندن کشتزارها و فرا آورده های گردآوری شده ی کوکنار، نابود سازی دستگاه های پروسس تریاک... به خاطر تطبیق شریعت، که طالبان در نخستین روزها سر می دادند؛ هرگز و هیچگاهی برای بازگشت آرامش، برقراری صلح و ثبات و تامین امنیت در افغانستان، نبود؛ بلکه در اینجا یک رشته فعالیت های بسیار خطرناک پنهانی که با هدف های سیاسی - اقتصادی - راهبردی گره می خورد، روان بود که ایالات متحده آمریکا، انگلیس، اسرائیل، پاکستان و عربستان سعودی در حال سازمان دادن آن بودند.

"طالبان راه را پاکسازی کردند، زنجیرها و پاتک های حق العبور را در سپین بولدک از میان برداشتند و امنیت شهر را کویته - بقندهار را تامین نمودند. مافیای ترانسپورت با خرسندی و شادمانی فوق العاده در ماه دسمبر یک کاروان ۵۰ موتری مملو از پخته خام ترکمنستان را به کویته با پرداخت ۵۰۰۰ دالر به طالبان، رسانید. در عین حال هزاران جوان پشتون از مدارس بلوچستان و صوبه سرحد بخاطر پیوستن با طالبان، به قندهار وارد شدند. بزودی رضاکاران جنگی پاکستانی مربوط به مدارس جماعت العلمای اسلام، با الهام از حرکت جدید اسلامی وارد افغانستان شدند تا دسمبر ۱۹۹۴، در حدود ۱۲۰۰۰ نفر افغان و پاکستانی با طالبان در قندهار یکجا شدند." (همان کتاب، ص ۴۷).

طالبان پس از درگیری های کوچک و نچندان مهم و جنگ های پراکنده با فرماندهانی که جلو حرکت کاروان موترهای پاکستانی (ارتش پاکستان) را که کالا های یونت لوجستیک اردوی پاکستان را از کویته به سوی هرات می رسانید، گرفته بودند، توانستند شهر کندهار و فرودگاه را با هواپیماهای جنگی میگ ۲۱ و چرخ بال های ترانسپورته، به اشغال خود در آورند.

ملا عمر در ساختمان دفتر رسمی استان (قندهار) جای گرفت. ملا نقیب الله آخوندزاده نماینده ی دولت اسلامی افغانستان به رهبری برهان الدین ربانی با دریافت پول هنگفت از آی. اس. آی، از پایداری در برابر طالبان دست کشید، جنگ ابزارهای سبک و سنگین و وسایل جنگی زیادی به غنیمت طالبان درآمد. کلیه جنگجویان غیر طالب خلع سلاح شدند و چند جنگجوی را که از خود پایداری نشان داده بودند، به دار آویختند.

بر افتیدن کندهار به دست طالبان به مثابه پایگاه نخستین برای نمایش اراده و حاکمیت و قدرت نمایی، بنابر کمک، همکاری و اشتراک روبروی آی. اس. آی و افسران ارتش منظم پاکستان در روند عملیات، سر آغاز پیروزی آنان در اشغال یک بخشی از خاک افغانستان بود. هر چند حکومت پاکستان و حزب مذهبی افراطی جماعت العلمای اسلام، این پیروزی را از آن خود شمردند و جشن و شادی بر پا کردند.

پس از این پیروزی، برنامه ی سیاسی طالبان با استفاده از زور جنگ ابزار، با روش های توهین و تحقیر مردم آغاز شد: بانوان خانه نشین شدند؛ دروازه های آموزش دانش در دبستان ها و دبیرستان ها و دانشگاه ها به روی دختران بسته شد؛ مردها به شکل جبری موظف به گذاشتن ریش های دراز و رفتن پنج بار در روز به مسجد و پوشیدن پیراهن و تنبان و بسته کردن لنگوته گردیدند؛ تلویزیون ها جزای محکوم به چوبه ی دار و یا شکستن شیشه یا سوختاندن، به دست آوردند و کست های فیلم و موسیقی را حلق آویز کردند و یا در آتش انداختند؛ کاغذ پران بازی را عمل شیطان دانستند؛ شنیدن موسیقی ناروا و گناه شمرده شد؛ کلیه بازی های سپورتی را بند نمودند؛ سازمان های کمک گر خارجی را به بیرون راندند... طالبان در نخستین روز حاکمیت خویش در کندهار، نشان دادند که شهروندان افغانستان در آینده ناگزیر هستند در زیر پاشنه های نادانی، بیرحمی، شقاوت، سنگدلی، تعصب، بد بینی، برتری خواهی، سلطه گرایی، یکه تازی، خشونت، زورگویی... آنان زندگی کنند و درد و رنج فقر، گرسنگی، بیماری، آوارگی، دربدری، بی روزگاری، زجر و شکنجه... را به دوش بکشند.

در مورد دسته ی رهبری و تشکیلات گروه طالبان، در رسانه های جهانی سخن های زیادی گفته شده است که همه درخور دقت و تأمل پنداشته می شوند. ولی در باره ی ملا عمر رهبر گروه، سخنانی به نشر رسیده است که از لابلای آن ها می توان به ماهیت مدرسه های دینی در کندهار و کویت پی برد.

اندریاس رووش (Andreas Rüesch) در بخشی از نوشته ی زیر عنوان "طالبستان - یک دولت مرد های پاک" نشر شده در روزنامه ی آلمانی زبان Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۵ / ۳ / ۱۹۹۷ نگاشته است (برگردان):

"اینکه در سال های پایانی سده ی بیستم، چنین یک زمامدار وجود داشته باشد [باید به دیده ی شک نگریست]، ملا عمر را باید همین گونه پنداشت. همیشه از نظرها پنهان است. این موضوع نه تنها توجه صاحب نظران غربی دارای آگاهی [پیرامون افغانستان] را به خود جلب کرده است؛ بلکه شهروندان افغانستان نیز می پرسند که چه کسی "حاکم" جدید آنان شده است که از فرمان های وی به شکل منظم از ورای رادیو آگاه می شوند. این سخن که عمر تا کنون در سایه نگهداشته شده است [و هویت وی روشن نیست]، آوازه ها بلند می شود که امکان دارد هرگز شهروند افغانستان نباشد؛ بلکه شاید یک تاج دزد خارجی (Usurpator) باشد که در قدرت نشانده شده است...

بر بنیاد پژوهش یک ژورنالیست پاکستانی (رحیم الله یوسفزی خبرنگار بخش پشتوی رادیو بی.بی.سی - مؤلف) که با ملا عمر دیدار کرده و با

وی مصاحبه انجام داده است و روزنامه ی نویارک تایمز (New YorkTimes) و روزنامه ی گاردین (Guardian) بریتانیا یک فرتور (یا تصویر مجهول) غیر دقیق ملای یک چشمه را به چاپ رسانیده اند، باز هم روشن نیست که دنیای زندگی او از کجا آغاز یافته است. عمر باید در سن بالاتر از سی سالگی باشد و از یک خانواده غریب از شهرستان میوند در استان جنوبی کندهار، سر به در آورده است (ملا عمر در روستای نوده، در نزدیکی های کندهار زاده شده است، در اصل از استان ارزگان بوده و از پشتون های غلجایی قوم هوتک است - مؤلف). در دهه ی هشتاد در جایگاه یک فرمانده ساده و بی اهمیت بر ضد شوروی در کنار حزب حرکت انقلاب اسلامی (حزب اسلامی به رهبری محمد یونس خالص- مؤلف) یکی از حزب های اعتدال پسند مجاهدین، جنگ کرده است. پس از بیرون شدن سربازان شوروی، او آموزش مذهبی را از سر گرفت؛ لیکن آن را دوباره رها کرد، هنگامی که جنگ قدرت میان گروه های جنگی افغانستان را نپسندید، در سال ۱۹۹۴ بار دیگر دست به جنگ ابزار برد و جنبش طالبان را تشکیل داد.

ملا عمر رهبر گروه طالبان که جز یک آدم بیسواد، آموزش دیده در مدرسه ی دیوبندی تا مرز فراگیری سوره های نماز و خواندن کلمه، چیز بیش از این نبود و مانند فرماندهان و چریک های دیگر گروه های مجاهدین، تنها در کشتن، بستن، جنگیدن و فیر کردن بر پایه برنامه های جنگی حزب اسلامی محمد یونس خالص، مهارت کسب کرده بود و در زیر چتر پشتیبانی مالی سرمایه داران کندهاری از آن زمره "حاجی بشیر" قرار داشت؛ پس از بازگشت نظامیان شوروی به میهن شان، به روستای سنگ حصار در

شهرستان میوند در استان کندهار آمد و ملای مسجد شد و از همین جا به فعالیت آغاز کرد.

از سوی دیگر در جنگ های فرسایشی میان گروهی، آشکار شد که زمان کارآمدی گلبدین حکمتیار به سر رسیده است، باید جای و مقامش را یک رهبر نوحاسته ی پشتون تبار دیگر بگیرد و خدمت انجام دهد و برنامه های آینده ی سی. آی. ای و آی. اس. آی را عملی سازد.

"پاکستان پیشتر همکار پشتون تبار داشت که گلبدین حکمتیار بود. ظهور طالبان سی. آی. ای بخش افغانستان را با سر در گمی مواجه نمود. جاوید قاضی، یک جنرال با اندیشه های لائیک جدیداً به عنوان ریس آی. اس. آی مقرر گردیده بود. ریس قبلی آی. اس. آی که عضو جماعت تبلیغی بود آی. اس. آی را به سوی تبلیغ و نشر اسلام به شکل علنی کشانده بود. ارتش به قاضی گفت: وضع را تغییر دهد. او به صورت فوری تعدادی از اسلام گراها را که جاوید ناصر تعیین کرده بود از مقامات شان برکنار نمود. در نتیجه ی این تصفیه ها آی. اس. آی، بخش افغانستان دچار بحران شد. رابطه میان آی. اس. آی و حکمتیار دچار تشنج شده بود، زیرا جاوید ناصر بر سر بعضی از موضوعات اسلامی با حکمتیار مشاجره لفظی می نمود. آی. اس. آی می خواست به حکمتیار کمک کند تا مسعود را که قاضی او را، روباه پنجشیر می خواند، تحت فشار قرار دهد، اما جاوید ناصر با او بر سر مسائل اسلامی، به مجادله می پرداخت.

خطر خرابی رابطه میان پاکستان و حکمتیار برای پاکستان ضرر زیاد داشت، زیرا کمپ های آموزشی مجاهدین کشمیری که از طرف پاکستان

تاسیس شده بود در مناطق تحت کنترل حکمتیار قرار داشت. شبکهٔ سیاسی - مذهبی که در اطراف حکمتیار حلقه زده بود در تربیه افراد کشمیری و انتقال آنها به جبهه دخیل بودند. بوتو می گوید که افسران آی. اس. آی به او به صورت مکرر می گفتند که آن ها قادر نیستند تا جنگ مخفی را که در کشمیر تحت تصرف هند به راه انداخته بودند تنها به وسیله کشمیری ها به پیش ببرند، زیرا تعداد کافی چیریک کشمیری وجود نداشت که بتواند ارتش هند را تحت فشار قرار دهد. آن ها به داوطلبان افغان و عرب و به داشتن پناهگاه و کمپ های آموزشی برای کشمیری ها در افغانستان نیاز داشتند (زمانی که طالبان در کابل فرمانروا شدند و رهبری دهشت افگنی و دهشت افگنان "عرب و عجم" به دست شان افتید، کشمیری های پرورش یافته از سوی آی اس آی و جنگجویان طالبان به کشمیر گسیل یافتند و یک جایی در جنگ بر ضد ارتش هند، اشتراک نمودند- مؤلف).

این وضعیت رابطهٔ جدید میان آی اس آی و ملا عمر را پیچیده تر می کرد، زیرا ملا عمر می خواست با حکمتیار به خاطر دستیابی بر سر رهبری پشتون ها به مقابله بپردازد. اگر آی اس آی به صورت فوری از حکمتیار می برید و تنها به طالبان کمک می کرد قضیهٔ کشمیر ضربه می خورد. ماموران آی اس آی که در شهر پشاور مرکز داشتند و با حکمتیار رابطه چندین ساله داشتند می خواستند در کنار او بمانند، اما افسران آی اس آی در قندهار و کویت سیاست پاکستان را در جنوب و غرب افغانستان رهبری می کردند تحت تأثیر پیروزی های چشمگیر طالبان قرار گرفتند. (کتاب: جنگ اشباح، تألیف: ستیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، چاپ: بنگاه

انتشارات و مطبعه میوند، سال چاپ: ۱۳۹۲ هـ ش- ۲۰۱۳ م، صص- ۲۸۳
(۲۸۴)

پس از این که طالبان در سال ۱۹۹۴ به یک نیروی جنگی نو پیدا در کندهار به نمایش گذاشته شدند، ملا عمر در نشست های سیاسی و نظامی ستاد فرماندهی و یا در صحبت ها با مردمی که به هدف گفت و گو و دیدار نزدش می آمدند؛ از خواب دیدن خود به آنان حکایت می کرد و می گفت که رسول خدا به خوابش آمده و برایش وظیفه سپرده است تا افغانستان را از این وضعیت خراب و از شر دزدان و رهنان تنظیمی نجات دهد و کلیه گروه های مجاهدین را از صحنه بردارد.

توماس روتیگ (Thomas Ruttig) در نوشته ی "مرد فاقد چهره" نشر شده در روزنامه ی آلمانی Neues Deutschland تاریخ ۲۶ / ۱ / ۱۹۹۹، نگاشته است:

"من یک خواب دیدم، ملا عمر به یک ژورنالیست پاکستانی قصه کرد. در روستای سنگ حصار (Sanghissar) در جنوب افغانستان در تابستان سال ۱۹۹۴ پیغمبر [خدا] در نزد او حضور یافت و برایش وظیفه سپرد تا سرانجام در کشور صلح را بیاورد. پس از این خواب دیدن، این روحانی اسلامی، یک مرد در پایان سی سال عمر خود، همانند بسیاری از هموطنان خود سن و سال خویش را به طور دقیق نمی داند، به فرد قدرتمند در افغانستان مبدل شد. ملا محمد عمر با به خاطر آوردن اشتراکش در جنگ برضد قوای نظامی شوروی گاه گاهی با نام افتخار آمیز مجاهد به آن نگاه

می کند، در رأس طالبان، امروز بر بیشتر از ۵/۴ بخش خاک کشور که در بیست سال جنگ ویران گردیده است، فرمانروایی می نماید.

لیکن نزد خوانندگان روزنامه های اروپایی او (ملا عمر) به مانند گذشته یک انسان "بدون چهره"، [تخیلی] پنداشته می شود. با پذیرش این سخن که تا کنون هیچکسی موفق به عکسبرداری از او نشده است، با آن هم اخبار برلین و مجله ی هفتگی شپیگل عکس های ملا عمر را به چاپ رسانیدند.

در مورد نخست [عکس چاپ شده در اخبار برلین] در حقیقت فوتوی "مرد شماره دوم طالبان - ملا محمد ربانی" بود. و چه کسی در واقع در فوتوی چاپ شده در شپیگل است، درباره ی آن حتا هیأت دبیران مجله در شهر هامبورگ آگاهی ندارند. هر گاه این عکس به راستی ملا عمر را به معرفی بگذارد، بایست ده سال پیش را بازگویی کند [ده سال پیش عکس اندخته باشد]؛ زیرا در این عکس فرد مشخص دو چشم [سالم] دارد - ولیک عمر یک چشم خود را در جنگ بر ضد شوروی که آخرین سربازش به تاریخ ۱۳ فبروری ۱۹۸۹ این کشور را ترک گفت، از دست داده است.

ملا محمد عمر ناشناخته باقی می ماند و به همین شکل آوازه ها به نبود او ادامه می یابد، نامش به مثابه ی سمبول در نزد حرکت طالبان که در تابستان سال ۱۹۹۴ از هیچ به میدان جنگ آمدند، گرامی دانسته می شود. گزارش های بازدید کنندگان که او بسیار با دقت به سخن دیگران گوش می دهد؛ ولی خودش به کلی چیزی نمی گوید، دومین مساله را نیرومندی می بخشد: آوازه ها و افواه های سنگین را که این عمر نیست؛ بلکه استخبارات نظامی پاکستان ISI است که نزدیک به ۳۵ تا ۵۰ هزار جنگجوی طالبان را

قومانده (هدایت) می دهد. ولی به همین شکل، قسمی که انسان در این میان، می فهمد، جنگجویان طالبان از مدرسه های آموزش قران حزب های اسلامی در پاکستان و اردوگاه های آوارگان افغانستانی سر بیرون آورده اند و پول از سواحل جنوب خلیج فارس [شیخ نشینان عربی] سرچشمه می گیرد. این خود آهسته آهسته به آنجایی می رسد [و خط را روشن می سازد] که منجر به معرفی شخصیت رهبر طالبان عمر می گردد.

عمر یک وقتی دست کم ۴۰ سال پیش یا در افغانستان مرکزی در استان ارزگان و یا در نزدیکی شهر قدیمی و شاه نشین کندهار تولد یافته است. او پشتون است و گفته ها پیرامون اینکه دقیق وابسته به کدام قوم [و قبیله] است، با هم اختلاف دارند. پدرش یک دهقان فقیر بود. پس از مرگش، عمر اندکی پیشتر از آمدن سربازان شوروی در آغاز سال ۱۹۷۹، به روستای کوچک Sanghissar رفت تا در آنجا به عنوان ملای قریه کار کند. ملا ها پیش از جنگ افغانستان در رده ی پایین ترین لایه های اجتماعی جامعه شمرده می شدند. آنان از سوی مردم محل تامین می گردیدند و به همین سبب در عمل وابسته به دیگران بودند، در اساس چیزی که به افتخار پشتون ها کافی پنداشته نمی شد [و به غرور آنان لطمه می زند].

پس از آمدن سربازان شوروی، ملا عمر در رده ی مجاهدین جنگید و در سطح یک فرمانده محلی در رتبه های پایین ظاهر شد. عکس چاپ شده (ملاعمر) در مجله ی شپیگل بایست از همان زمان نمایندگی کند، هر گاه در واقعیت عمر را نشان دهد. پس از بیرون شدن شوروی او دوباره به

روستای سنگ حصار رفت، جایی که او به مدرسه ی محلی آموزش قران بار دیگر درس های اسلامی را آورد. یک دهقپیر به یاد می آورد:

"او در هنگام نماز پیش می شد [و ما نماز جماعت را در پشت سر او اقتدا می کردیم]"، "امروز او یک شخصیت عالیرتبه است، با آن هم هنوز مرا می شناسد."

ملا عمر درباره این موضوع خشمگین بود که چگونه رهبران مجاهدین پس از بیرون راندن نیروهای بیگانه، مسابقه ی خونین پهلوانی را به خاطر یکه تازی بر خرابه های شهر کابل در برابر یکدیگر در پیش گرفتند و به همین شکل به اندیشه هایی خیانت کردند که یک نظم اسلامی را تامین می داشت. پس از اینکه پیغمبر (خدا) به خوابش آمد (خواب دید)، خواست میتودولوژی تشکیل گروه طالبان را بنا نهد، ملا عمر در تابستان سال ۱۹۹۴ یکجا با ۳۳ تن هم سبق خود این حرکت را به وجود آورد. اندکی پس از این رویداد، وقتی که فرماندهان فعال نظامی مجاهدین با آنان پیوستند و نخستین جنگ ابزارها را با خود آوردند، دست کم پیروزی های ایستا ناپذیر آنان آغاز یافت و با اشغال کابل در سپتامبر ۱۹۹۶ نقطه ی اوج خود را پیمود. در همین سال در یک گردهمایی، ۱۶۰۰ تن مذهبی، به ملای ساده ی قریه لقب امیرالمومنین را دادند، پیشوای مؤمنان به همان شکلی که چهار خلیفه نخستین (خلفای راشدین) پس از پیغمبر (خدا) - (حضرت) محمد این مقام را داشتند.

برگزاری محفل یادآور خاطره ی جلسه ی قوم ها (لویه جرگه) سال ۱۷۴۷ بود که همچنان در کندهار صورت گرفت و احمد ابدالی جوان (احمد خان

ابدالی) را به عنوان نخستین امیر افغانستان انتخاب نمودند (احمد خان ابدالی به نام شاه بر تخت سلطنت نشست، نه به عنوان امیر. پس از سرنگونی اقتدار دودمان سدوزایی و افتیدن سلطنت به دست دودمان محمد زایی، دوست محمد خان، لقب امیر را به خود اختیار کرد و تا پایان حکومت نه ماهه ی امیر حبیب الله کلکانی، حفظ گردید - مؤلف) و بدین وسیله طالبان بر ادعای حاکمیت خویش بر سراسر کشور تأکید می کنند.

در این میان ملا عمر بایست به شهر کندهار پایتخت تحریک طالبان کوچ کرده باشدو در آنجا برای همیشه در تحت شرایط احتیاط آمیزی زندگی به سر می برد. گفته می شود که برای سومین بار ازدواج کرده است: با دختر اسامه بن لادن، اسلام گرای (سعودی) که واشنگتن او را به سبب اشتراکش در [برنامه] بمب گذاری ها در سفارتخانه های آمریکا در نایروبی و دارالسلام مورد پیگرد قرار داده و تسلیم دهی وی را از سوی طالبان می طلبد. پس از این رخداد (ازدواج) بین ملا عمر و کسی که در جست و جوی آن هستند، حالا باند خانوادگی تشکیل شده، دیگر امکان تسلیم دادن [اسامه] به صفر رسیده است." (برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در گوچه های خون و آتش" ج - اول)

شایان یادآوری ست که نگارنده در گذشته (فروردین/ حمل ۱۳۸۴ خ، اپریل ۲۰۰۵م) در یک نبشته زیر تیتر "از داغ لاله دور شو، ای واژه ی دروغ!" که در رسانه های بیرون مرزی و پسان ها به نوبت در شبکه های اجتماعی نیز بازتاب یافته است؛ در پیوند به خواب دیدن های بسیار، بسیار پرهزینه (سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی - حقوقی) برای

شهروندان افغانستان، چند سخنی گفته است. بی مناسبت نیست که آن گپ ها در اینجا آورده شود:

"به یادم آمد که در روزگاران مان، در میهن خودمان، در سال های نچندان پیشین" کسی حضرت علی (رض) را به خواب می بیند که برایش می گوید:
"او بچه برخیز و وطن را از این وضعیت ابتر نجات بده..." و ما شاهد بودیم پیامد آن خواب گران چه ها بود!

و باز یک " بنده خاکی!" ادعا می کرد که پیغمبر خدا(ج) به خوابش می آید و به او وظیفه می سپارد تا گره از مشکل مردم بگشاید و گروه های جنگی را که در کار ربودن گوی سبقت بر سر بخش کردن غنائم دزدیده و غارت کرده، یکدیگر خود را دریدند، وطن و جامعه را به خاکدان خاک نشانده بودند، از میان بردارد. او خود را امیر المومنین (!) می خواند و قلمرو زیر حاکمیت خود را که چیزی جز برزخ و کوره ی آدم سوزی نبود، امارت اسلامی (!) نام می گذارد. ما و همه مردمان جهان شاهد بودیم که هدف از این گودی شانی ها چه بود.

نه آن خواب های گران کارگر افتیدند و نه سخن آن هایی که خواب دیده بودند، نزدیک به حقیقت بود. سرانجام پیر کار کشته ی آمریکایی خواب کنجاره را می بیند و با استفاده از تکنالوژی نظامی پیشرفته، تعبیر خواب خود را می کند و با کاربست پیشرفته ترین تخنیک جنگی الکترونیکی، چنان بر فرق ملت و سرزمین مان بمب و آتش می ریزد، که در هیچ یک از عملکردهای جنگی و تجاوز کارانه خویش (سوای هیروشیما و ناگاساکی)، نکرده بود و از پی آن دست پروردگان ناسپاس را کنار می زند و در نوای

جذاب موزیک باندو و رژه ی تفنگداران دریایی و حضور لا و لشکر از چهار دانگ دنیا، فرزند گوش به فرمان دیگر را با شامل ساختن شماری از غلامک ها در گروه کاری آن، در مقام نمایندگی تحقق برنامه ها و هدف های آینده، تاج پوشی می کند."

جای آن است که چشمه ی اصلی الهام گرفتن و انگیزه واقعی خواب دیدن ملا محمد عمر و یا هر کس دیگری که پیش از وی و یا در آینده به سان او با خواب دیدن های دروغین و بی ماهیت و ساختگی به دنبال برقراری و تحکیم پایه های حکومت وحشت و سرنیزه و نهادینه کردن نظام سیاسی خود کامه، استبداد گرا، تک قومی بر بنیاد اصول و روش های فاشیستی، به بهای ریختاندن خون ملیون ها انسان در افغانستان، بودند و هستند و یا در تلاش اند؛ به شناسایی گذاشته شود:

"دو فقره به جهت من اتفاق افتاد که خیلی اسباب قوت قلبم گردیده، زیرا که از وقایع امیدوار شدم که از مأموریت به پادشاهی محروم نبوده، آخر الامر کامیاب خواهم شد. از آن جمله شبی قبل از اینکه از روسیه عازم افغانستان شوم (ملا محمد عمر از پاکستان به افغانستان آورده شده بود- مؤلف) در عالم رؤیا دیدم دو فرشته بازوهایم را گرفته مرا به حضور پادشاهی که در اطاق کوچکی جلوس فرموده بود، بردند. پادشاه صورتی داشت نیکو و بیضی، محاسن مدور، ابروها و مژگان های بلند و خوش وضع، لباس فراخ به رنگ آبی در بر و عمامه سفیدی به سر داشت. از تمام هیئت او کمال خوش منظری و طبع نجیب و رأفت و حلم، هویدا بود به طرف دست راستش شخص بلند قامت و باریک اندام نشسته بود. محاسنش بلند و سفید و سیمایش

کریمانه و مملو از خیال، زیر دستش شخص دیگری بود که قامتش کوتاه تر و میانه بالا بود و چهره اش بالنسبه به شخص پیر مرد که به دست چپ او نشسته بود سفید تر بود. قلمدانی هم پیش رویش گذاشته لباسش فاخرانه، چند قطعه نوشتجات عربی که در صفحه های کاغذ نوشته شده بود، جلوش گذاشته بود.

به طرف چپ پادشاه شخصی با محاسن جزی و سبیل های بزرگ و ابرو های پیوسته، بینی کشیده و از سیمایش خیلی مهربانی و رأفت ظاهر بود. مشارالیه بالنسبه به سه نفر دیگر که مذکور داشتم از مردمان اهل الله بیشتر به اشخاص سیاسی دان شباهت داشت. قامتش از همه بلند تر و به پهلوش شلاق بلندی گذاشته بود. بعد از آن شخص دیگر به نهایت خوش صورتی در هیئت بالنسبه به دیگران که حضور داشتند بیشتر شباهت به پادشاه داشت. لباسش مثل لباسش سردار های لشکر که در زمان قدیم داشتند. شمشیری هم داشت از صورتش کمال فراست ظاهر و کلیه وضعش مثل جنگ آوران شجاع و در قامت از اشخاص دیگر که در این محفل بودند کوتاه تر بود. همان وقتی که مرا به حضور این پادشاه و چهار نفر مصاحبش می بردند، دیدم دریچه که رو به اتاق بود دفعتاً باز شده شخصی را به حضور آن ها آوردند. پادشاه به اشاره چشم به شخص مذکور خطابی نمود که من الفاظ پادشاه را نشنیدم، ولی جواب را شنیدم به قرار ذیل بود:

"اگر پادشاه شوم معابد سایر ادیان را خراب نموده به عوض آنها مساجد را خواهم ساخت"؛ معلوم می شد پادشاه از این جواب چندان خشنود نشد و

به فرشته هایی که شخص مذکور را آورده بودند حکم نمود او را برگردانند، فوراً مشارالیه را بردند.

بعد از آن همان سوال را از من نموده، جواب دادم "عدالت خواهم کرد و بت ها را شکسته به جای آن ها کامه رواح خواهم داد"؛ چون این الفاظ را ادا نمودم اصحابش با نظر مرحمت آمیزی به طرف من نگاه کردند. از این نگاه معلوم می شد تصدیق بر پادشاهی من نموده اند. همان لحظه ملحم شدم به این که پادشاه مذکور حضرت محمد مصطفی صلی الله و آله می باشد و دو شخص طرف یمین ابوبکر و عثمان و دو شخص طرف یسار عمر و علی می باشند. بعد از خواب بیدار شده مشعوش گردیدم که حضرت پیغمبر و اصحابش که تعیین پادشاهان اسلام به قبضه اقتدار آنها ست مرا به امارت آتیه افغانستان انتخاب نموده اند." (کتاب: تاج التواریخ، تألیف: امیر عبدالرحمن خان، ناشر: مرکز نشراتی میوند، تاریخ طبع: میزان ۱۳۷۵ هـ ش، ج اول و دوم، صص: ۲۲۸-۲۲۷)

از لابلای سخنان بالا به خوبی دریافت می شود که پیگیری سیاست های استعماری با خط های درشت خوش خدمتی به اربابان زورگوی سرمایه و سرسپردگی به ستمگران و تاراج گران تاریخ و روا داری خیانت و تبهکاری ها به شهروندان سرزمین خود، در نزد بسیاری از زمامداران یک افتخار تاریخی به شمار رفته است. کشتار سازمان یافته و قصدی مردم، گسترش وحشت و دهشت و ورشکسته ساختن سیاسی - اقتصادی - اجتماعی جامعه، پیامد یک چنین روش سیاسی که به آن رنگ و روغن دینی و مذهبی ارزانی دارند، است.

امیر عبدالرحمان خان در جایگاه یک شهزاده ی غدار، سفاک، جنایت پیشه و خاک فروش که یازده سال به عنوان فراری به سبب کشمکش های خاندانی، در قلمرو های تحت حاکمیت روسیه تزاری با عیش و نوش زندگی را گذرانید و در نتیجه ی زد و بند های ابر قدرت های وقت در "بازی بزرگ" به سلطنت دست یافت (۲۲ ژوئیه ۱۸۸۰)؛ با تکیه با همان نیرنگ های انگلیسی و آوردن قصه های دیو و پری، به فریب دادن مردم پرداخت و به کشتارهای دسته دسته ای در هزارستان و بلورستان (نورستان) دست زد. کارنامه های پر از وحشت و دهشت، به توپ بستن مخالفان سیاسی، نگهداری انسان ها در قفس های آهنی، آواره ساختن و بیرون کشیدن و کوچانیدن جبری باشندگان اصلی و بومی استان های شمالی و شمال شرقی افغانستان و جابجایی ناقلان از استان های جنوبی و شرقی به عوض آنان، همچنان غصب ملکیت ها و زمین های کشاورزی مردم و بخش کردن آن به نو آمدگی ها و ده ها و صد ها وحشیگری دیگر، خود را در لباس دینی و مذهبی پیچاند و "پیغمبر خدا و چهار یار با صفا" را در رسیدن به قدرت و در رفتار و کردار ظالمانه و وحشیانه ی خود در برابر مردم، بدنام ساخت.

در اداره ی سلطنتی سرکوبگر و دوزخی، امیر عبدالرحمان خان وظیفه ی نخست وزیر، وزیر جنگ، وزیر کشور، وزیر خارجه و برخی وزارت های مهم دیگر را خودش به پیش می برد. در این زمان تبهکاری های تکان دهنده علیه شهروندان افغانستان و بر ضد انسان و روش های انسانی را تاریخ با خط های روشن بایگانی کرده است.

زمان سلطنت امیر شهید (!) فرزند عبدالرحمان خان و پس از آن زمامداری نادرخان و صدارت هاشم خان و شاه محمود خان، در کار گسترش وحشت، دهشت و سرکوب مردم کمتر از زمان سلطنت امیر وحشی نبود.

سردار محمد داوود خان پس از کودتای ۲۶ تیر / سرطان ۱۳۵۲ خ تا برگزاری همایش بزرگ (لویه جرگه) تصویب قانون اساسی (در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده) سال (۱۴ فبروری ۱۹۷۷) و تعیین کابینه ی جدید به پیروی از روش امیر عبدالرحمان خان، افزون بر مقام ریاست دولت، وظیفه ی: نخست وزیری، وزیر خارجه، وزیر دفاع را نیز خودش به پیش می برد.

ملا محمد عمر که بر بنیاد برنامه ی یکجایی آی. اس. ای، سی. آی. ای، انتلجنس سرویس و موساد... به قدرت رسید، کارنامه های پر از ترس و وحشت و دهشت، شکنجه، حبس و زندان، کشتار های گروهی، قتل های عمدی، تجاوز گری، آدم ربایی، گروگان گیری، نابود سازی و ویرانی، آواره ساختن و کوچ دادن های اجباری مردم و تبدیل افغانستان به سرزمین فاجعه های تکان دهنده را به خواب دیدن پیغمبر اسلام پیوند داد و به بزه کاری ها و خیانت های خود و گروه طالبان حیثیت دینی بخشید.

تاریخ نشان می دهد که در نزد همه ی زمامداران برتری خواه، قوم پرست، زورگو، خودخواه و خودکامه در افغانستان؛ در کارزار سرکوب مردم و کشتن عدالت و پایمال سازی حقوق و آزادی های بنیادی شهروندان، راه و رسم و روش های سیاسی و اداری امیر عبدالرحمان خان، نمونه بوده است و از آغاز امارت اسلامی (!) طالبان و پس از واژگونی حکومت این گروه نیز به آن تکیه شد.

به هر حال، کمک های بی حد و اندازه ی پاکستان به گروه طالبان، در واقعیت افغانستان را به یک مستعمره سیاسی مبدل کرد. آی. اس. آی در کارزار نیرو گرفتن طالبان، بسیار سنجیده شده گام برداشت و برنامه های وحشت آور را با پیروزی به انجام رسانید.

"کمک های مخفی پاکستان به طالبان در بهار سال ۱۹۹۵ در جنوب افغانستان قابل لمس بود. آی. اس. آی افسران پشتون را که در پاکستان به سر می بردند به کمک طالبان فرستاد، افسران کمونیست وابسته به شهنواز تنی، به قندهار گسیل شدند تا هواپیما ها و تانک ها و توپخانه طالبان را ترمیم نمایند و به کار بیندازند. در شرق افغانستان، جلال الدین حقانی به طالبان پیوست. این همه تحولات با پول، سلاح و مواد لوژستیکی که از پاکستان به افغانستان می آمد، پشتیبانی می شد.

داوطلبان مدارس پاکستانی به افغانستان سرازیر شدند. بعد از سقوط هرات در ماه سپتمبر، ملا عمر و ملیشای درانی او به تمام جنوب افغانستان تسلط برقرار نمودند و در پی تسخیر کابل بر آمدند. " (کتاب: جنگ اشباح، نویسنده: ستیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، چاپ: بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، تاریخ چاپ: ۱۳۹۲ ه.ش - ۲۰۱۳ م، ص ۲۸۶)

پس از آن که پایه های اقتدار طالبان در کندهار تحکیم یافت و قوای حاجی سرکاتب فرمانده حزب اسلامی گلبدین حکمتیار شکست خورد و نیروهای جنگی تازه نفس "حدود (۲۰۰۰۰) جوان پشتون و چند صد نفر پاکستانی از سرحد عبور و به قوای ملا عمر پیوستند. " (کتاب: طالبان: اسلام، نفت...، ص ۵۰)، آنان به طرف استان هلمند به حرکت افتیدند. طالبان حوزه ی

جنوب غرب را نشانه گرفتند که زیر اداره ی امیر اسماعیل خان قرار داشت و هلمند جز آن بود. به گفته احمد رشید ژورنالیست پاکستانی، ملا عمر از خزانة طالبان که دو گاو صندوق آهنی بود، بندل های پول افغانی و دالر را به قوماندان ها فرستاد تا کار اشغال و تسخیر استان ها بدون درد سر به پیش رود.

(یادداشت: پیرامون چگونگی آغاز جنگ ها در قلمرو های حوزه جنوب غرب، پیروزی های مرحله ی نخست نیروهای دفاعی این حوزه و پس از بر افتیدن پی در پی استان ها به دست طالبان، ژنرال محمد ظاهر عظیمی در متن کتابی زیر عنوان: "طالبان چگونه آمدند" که در تابستان ۱۳۷۷ خ به چاپ رسیده است، در بسا موردها، روشنی انداخته است. چون ایشان کارمند نظامی در رده های بالایی در حوزه ی جنوب غرب بودند؛ بنابراین مطالعه ی اثر شان می تواند به بسیاری پرسش ها، پاسخ بایسته بدهد.)

پیش از این که طالبان جنگ را به استان هرات بکشانند، به کمک پول های وافری که بانو بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان با چک سفید در اختیار آنان گذاشته بود، فرماندهان و جنگجویان پشتون تبار را در استان های زابل و ارزگان خریدند، بیرق های سفید تسلیمی بلند شد و جنگ ابزارها زمین گذاشته شد و همه جا ها بدون شلیک مرمی به اشغال در آمدند. ولی خانم بوتو برای رهایی از مشکل مالی که ارتش پاکستان به آن سر دچار شده بود، کشکول گدایی به گردن انداخت و از دستگاه استخبارات عربستان سعودی و شبکه های اسلام گرای وابسته به آن، کمک های مالی طلب کرد.

در استان هلمند یک جنگ سالار عضو مافیای قاچاق مواد مخدر به نام غفار آخوند زاده از تنظیم حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی، وظیفه ی استاندار فرمانده نظامی را به دوش داشت. داعیه داران تشکیل "لوی کندهار" با طالبان یکجا شده با این فرمانده به جنگ پرداختند که در نتیجه ی آن شکست خورد و با شماری از جنگجویان به ارزگان و هزارستان رفت و از آنجا به استان غور رسید و در پایان به هرات برده شدند. طالبان هلمند را اشغال کرده و در ادامه ی پیشروی های خود تا دالارام رسیدند.

در آن هنگام که جنگجویان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، روزانه صد ها فروند موشک را بر شهر کابل شلیک می کردند و هزارها انسان را به کام مرگ می فرستادند؛ طالبان با خریدن فرماندهان و جنگجویان هم زبان و هم تبار خود و تسلیمی شمار دیگری، ارزگان و زابل را اشغال نمودند و به سوی کابل در حرکت شدند و باز هم بر بنیاد همکاری و پشتیبانی هم تباران، در استان میدان وردک، میدان شهر را اشغال کردند.

طالبان از راه های استان لوگر به حرکت خود به سوی کابل دوام دادند و در فبروری ۱۹۹۵، قرارگاه مرکزی گلبدین حکمتیار در چهار آسیاب بر اندازی شد. حکمتیار یکجا با فرماندهان و جنگجویان حزب اسلامی به طرف جلال آباد، پا به فرار نهادند.

در کابل که کنون راه ها باز شده و کاروان های مواد خوراکی به شهر می رسند، حکومت کوشش به خرج داد تا به کمک محمود مستری نماینده ویژه ی سر دبیر ملل متحد برای افغانستان، زمینه برقراری آتش بس را فراهم

کند؛ لیکن پیروزی به دست نیاورد و جنگ میان قوای دولتی به فرماندهی احمد شاه مسعود و طالبان در گرفت.

پس از فرار گلبدین حکمتیار، احمد شاه مسعود دو بار با ملا بورجان و ملا محمد ربانی اعضای رهبری طالبان، در چهار آسیاب دیدار کرد. در روند صحبت ها نمایندگان طالبان خواهان استعفای برهان الدین ربانی و تسلیمی احمد شاه مسعود شدند؛ بنابراین آنان به کدام نتیجه ای نرسیدند. در این وقت در کابل بین نیروهای دولتی زیر فرماندهی احمد شاه مسعود و قوای حزب وحدت اسلامی، درگیری رخ داد (۶مارچ ۱۹۹۵) که در آن جنگجویان حزب وحدت ناگزیر شدند تا از جنوب کابل خارج شوند و با طالبان ارتباط برقرار کنند و با آنان کنار آیند و جنگ ابزارهای سبک و سنگین خویش را به طالبان تحویل دهند. گروه بدکار طالبان که هیچگاهی پای بند به وعده های خود نبودند، خلاف کلیه اصول و موازین اخلاقی و انسانی، عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت را گروگان گرفته و پس از شکنجه دادن های وحشیانه، به شکل بسیار بیرحمانه به قتل رسانیدند که از پی آن، دشواری ها و مرز بندی های قومی و مذهبی بیشتری پدید آمد.

چون احمد شاه مسعود در دیدار با اعضای هیأت رهبری طالبان در چهار آسیاب، به توافقی دست نیافت؛ از این رو جنگ سختی به وقوع پیوست و به تاریخ ۱۱مارچ ۱۹۹۵ در کابل، ضربه های کوبنده بر طالبان آورده شد. در کوچه ها و جاده های شهر کابل جنگ های خونین رخ داد و شمار زیادی از جنگجویان طالب از بین رفت و شکست نصیب طالبان گردید.

طالبان پس از شکست خوردن در کابل و دادن تلفات سنگین، بار دیگر متوجه هرات شدند. در آغاز، استان های نیمروز و فراه را به اشغال خود در آوردند و به سوی فرودگاه نظامی سبزوار (شیندند) به حرکت افتیدند. قوای هوایی دولت ربانی خط های پیشروی طالبان را زیر ضربه های کاری گرفت و از فرودگاه هوایی سبزوار (شیندند) دفاع شد، طالبان تلفات سنگینی دادند و با پذیرش شکست از آنجا بیرون شدند.

شکست های پی در پی طالبان در حوزه ی جنوب غرب، به اسماعیل خان این جرأت را داد که دست به تعرض های نظامی علیه طالبان بزند و تا منطقه ی دلارام به پیش رود (۲۵ اگست ۱۹۹۵) و با به تصرف در آوردن بخش هایی از هلمند به کندهار نزدیک شود.

چون در پشت سر طالبان، عربستان سعودی با کمک های چندین ملیون دالری و پاکستان با پشتیبانی نظامی و همکاری مشاوران آی. اس. آی، قرار داشتند؛ بنابراین آنان توانستند که به نوسازی قوا بپردازند، همچنان نیروهای جنگی تازه نفس از پاکستان به رده های آنان پیوستند. طالبان روند حمله های تعرضی را به استان هرات از سر گرفتند و به پیشروی خود ادامه دادند، در نتیجه به تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۹۵ هرات بر افتید، اسماعیل خان با شماری از فرماندهان دیگر به ایران رفتند. بدین شکل طالبان کلیه استان های حوزه ی جنوب غرب را اشغال کردند و در هرات باستان حکومت وحشت و سرنیزه را با دیدگاه های قرون وسطایی و نصب مهره های قوم درانی در مقام های اداری، به وجود آوردند و صدها انسان بیگناه را به رگبار بستند.

بانو گابریله فنسکی (Gabriele Venzky) در بخشی از نوشته ی خود زیر عنوان "[خواب خراب]، ترس از اسلام گرایان" نشر شده در هفته نامه ی آلمانی Die Zeit تاریخ ۲۹ / ۱۲ / ۱۹۹۵، نگاشته است (برگردان):

"همچنان طالبان از پشتون تبارهای سنی مذهب نمایندگی می کنند. در خزان به پشتیبانی دولت های حوزه ی خلیج و عربستان سعودی، این جنگجویان اندیشه ای با یک هجوم هرات در غرب افغانستان را اشغال کردند و در آنجا مانند نیم دیگر قلمرو افغانستان یک اسلام ارتدوکس را جاری ساختند. افزون بر این، بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان با شتاب به ایران و ازبیکستان سفر کرد؛ لیکن نتوانست که این سوء ظن را که "شاگردان مذهبی" آراسته به پیشرفته ترین جنگ ابزارها، کلون پنجم پاکستان نیستند، بر طرف سازد. دیگر این روشن است که برای اسلام آباد بازگشایی راه های بازرگانی قدیمی به سوی آسیای میانه چقدر با اهمیت است. در آنجا چشمه های بزرگ زیرزمینی، نفت و گاز وجود دارد و پروژه لوله کشی بردن نفت و گاز به ارزش بیست میلیارد دالر از ترکمنستان به کراچی پاکستان از گذشته یک چیز برنامه ریزی شده به شمار می آید.

با پیدایی ملیشه های پر از تعصب طالبان، [برهان الدین] ربانی در کابل، دور از انتظار، متحدان جدید پیدا نمود: ایران - روسیه - هند. این پدیده در عین زمان در ناسازگاری با پاکستان است. لیکن به خود اسلام آباد این بازیگر پر رو، می تواند این کودک دست پرورده (طالبان) تا چقدر خطرناک تمام شود، پاکستان به خود می بالد که ۱۶۰۰۰۰ جنگجوی را قومانده می دهد.

این خواب اسلام گرایان که یک دولت اسلامی بزرگ را که از مرزهای ایران و افغانستان گذشته تا به آسیای میانه، تشکیل می دهند، تنها در همان هدف رؤیایی باقی می ماند. (این دولت اسلامی بزرگ، از نگر ساختاری باید به گونه ی ایران باشد) این سخنان مولوی [عبدال] حکیم [مجاهد] یکی از اعضای بلند پایه طالبان بود. (ولی یک دولت بزرگ اندکی بیشتر اسلامی."

(یادداشت: در پیوند به چند و چون بر افتیدن هرات، وضعیت نیروهای دفاعی و روش های جنگی که دشمن در جنگ از آن ها استفاده نمود، در کتاب: "طالبان چگونه آمدند"، تألیف: ژنرال محمد ظاهر عظیمی به شکل گسترده و جز وار آگاهی داده شده است.)

طالبان با اشغال هرات، درگام نخست به نابود سازی ساختارهای اقتصادی و فرهنگی اقدام نمودند و نهاد های اجتماعی را به زانو نشانند. یک نمونه: دستگاه بزرگ تولید سمنت که به کمک و همکاری اقتصادی و تخنیکی کشور سوسیالیستی چکوسلواکیا در پل هاشمی بنا شده بود، ویران و ماشین و آلات آن را پارچه پارچه ساخته و از هم جدا کرده به پاکستان بردند و فروختند. بر نهادهای آگاهی رسانی و آموزشی و پرورشی سانسور سنگین سایه انداخت و روند بر بادی و ویرانی: کتابخانه ها، موزیم ها، دانشگاه ها، دستگاه تلویزیون (در نخست دروازه ی آن را بستند و پس از آن به چور و تاراج کردن دست زدند) را در پیش گرفتند، ارزش های فرهنگی و هنری (تئاتر، موسیقی، رسامی، نقاشی، پیکر تراشی و دیگر رشته های هنرهای زیبا) را عمل شیطان دانسته، همه را بند کردند. این تبهکاری ها بر بنیاد

برنامه های پی ریزی شده و سازمان یافته از سوی اداره ی آی. اس. آی - حزب های مذهبی و در کل حکومت پاکستان و عربستان سعودی، صورت گرفت.

بانو ورونیکا ارند رویان (Veronika Arend Rojahn) حقوقدان از شهر برلین در بخشی از گزارش سفر سیاسی خود به افغانستان نشر شده در روزنامه آلمانی Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۰ / ۱۱ / ۱۹۹۶، نگاشته است (برگردان):

"در مورد اینکه طالبان بدون پشتیبانی نیرومند پاکستانی توانایی اجرای کار ها را نداشتند، شمار زیادی از نشانه ها گواهی می دهند: پایگاه اصلی کنونی آنان، کندهار و همچنان هرات بخشی از سیستم تلفون مرکزی پاکستان هستند، صحبت های تلفونی طالبان به خارج از افغانستان از سوی پاکستان نظارت می شود، بانک های پاکستانی در شهر های زیر حاکمیت طالبان شعبه های خود را باز کرده اند. موتر های طالبان (لندروورها- Landrover) همه از طرف راست رانده می شوند که در پاکستان رواج دارد و معمول است و حتا نمبر پلایت های پاکستانی آنها عوض نشده است و رانندگان با لهجه ی پاکستانی صحبت می کنند. طالبان وسایل و ساز و برگ نظامی درجه اول از تانک و توپ گرفته تا هواپیماهای جنگی در اختیار دارند. کمک و پشتیبانی خارجی از طالبان و حضور پاکستان در افغانستان آن چنان آشکار است که انسان، به پرسش می گیرد: چرا در گستره ی بین المللی تا هنوز هم درباره ی این موضوع پنهان کاری می شود."

طالبان چگونه و با استفاده از کدام ابزارها موفق به اشغال هرات شدند؟

حوزه ی غرب و جنوب غربی افغانستان برای حکومت مرکزی در کابل از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و تا اندازه ی نقش راهبردی نیز داشت. پدید آمدن هرگونه نا آرامی در این جا، خطر جدی را متوجه دولت مرکزی می ساخت. از سوی دیگر مخالفان پیوسته می کوشیدند تا در این منطقه به نا آرامی ها دامن بزنند و توازن سیاسی و نظامی را از بین ببرند.

جنگ ها در حوزه ی جنوب غرب زمانی شتاب پیدا کرد که گفت و گوهای صلح بین نمایندگان دولت و گروه طالبان، در شهر پشاور پایان یافته بود و محمود مستری نماینده ویژه سر دبیر سازمان ملل متحد برای افغانستان، از افغانستان دیدن می نمود. در آغاز طالبان، استان های: فراه، غور و نیمروز را از زیر اداره ی دولت بیرون ساختند تا نشان دهند که می توانند توازن سیاسی و نظامی را در افغانستان به سود خود تغییر دهند. محمود مستری به تاریخ ۱۸ / ۷ / ۱۹۹۵ به کابل آمد و به بررسی وضعیت پرداخت.

پیش از این نیروهای لشکری دولت اسلامی افغانستان، آتش بس غیر رسمی دو ماهه را که با طالبان، توافق کرده بودند، نقض نموده و با هواپیماهای جنگی - آتش توپخانه و پیاده نظام به شهرستان دلارام حمله برده و آنجا را از زیر اداره ی طالبان بیرون کشیدند. هدف این حمله ی تعرضی را اشغال شهر گرشک در بر می گرفت تا از این راه به پایگاه اصلی طالبان، شهر کندهار می رسیدند. در پی بر افتیدن دلارام، وزارت خارجه پاکستان به کاردار سفارت افغانستان در اسلام آباد به خاطر بمباران هوایی بر طالبان یادداشت احتجاجی حکومت خویش را سپرد.

ولی جنگجویان طالبان به زودی با در پیشگیری ضد حمله ها، به کمک آی. اس. آی و نظامیان پاکستانی، موفق به پیشروی های تازه شدند. در نخست به تاریخ ۲ / ۹ / ۱۹۹۵ مرکز استان فراه بر افتید و به دنبال آن به تاریخ ۳ / ۹ / ۱۹۹۵ فرودگاه نظامی سبزوار (شیدند) دومین پایگاه هوایی نظامی افغانستان که اهمیت کلیدی برای چیره شدن بر هرات را داشت و هم مرز با ایران است، به دست طالبان افتید و همان بود که هرات زیر تهدید جدی قرار گرفت.

هرات دومین شهر بزرگ افغانستان است؛ از این رو پاکستان، عربستان سعودی، اسرائیل، آمریکا و طالبان در آروزی بر اندازی آن بودند. طالبان به کمک آی اس آی عملیات نظامی را از سر گرفتند و در حمله های تازه خود به پیشروی ها ادامه دادند و در شب ۵ / ۹ / ۱۹۹۵ بود که استان هرات را به مانند فرودگاه نظامی سبزوار، بدون پیشبرد کدام جنگ بزرگ، اشغال کردند.

نخستین بار خبر بر افتیدن هرات را بر بنیاد خبر بنگاه خبری "رویترز" در اسلام آباد، یکی از سخن گویان وزارت خارجه پاکستان آگاهی داد و از فرار امیر اسماعیل خان فرماندار حوزه ی جنوب غرب، سخن زد.

با فرار اسماعیل خان به ایران، یک بازوی مهم قدرت در افغانستان، از میدان جنگ ها بیرون رفت. فرمانروای هرات در درازای سه سال با به وجود آوردن یک ائتلاف کلان از میان حزب ها و گروه های جهادی، هرات را زیر اداره ی خود داشت. اشغال هرات از سوی طالبان، به آمریکایی ها

این فرصت را فراهم کرد تا ایران را به سختی زیر فشار قرار دهند و با یک اشاره مرز بین دو کشور همسایه را ببندند.

مصطفی دانش در بخشی از یک نبشته زیر تیتر "هزارها افغانستان کوچک" نشر شده در روزنامه ی آلمانی زبان *Neue Züricher Zeitung* تاریخ ۲۵ / ۹ / ۱۹۹۵، "شکست یک متحد ایران در هرات" را به گونه ی زیرین بیان داشته است (برگردان):

"راندن اسماعیل خان، مشهور به فرمانروای هرات، از قدرت در ماه مارچ رقم خورده بود (مهر و لاک شده بود)، هر گاه جنرال دوستم فرمانروای قدرتمند شمال با وی یک قرارداد آتش بس را دستینه نکرده بود که در جنگ در دفاع از حمله های طالبان، پشت جبهه را باز بگذارد و وی را کمک کند. دوستم یک منطقه حایل بر ضد طالبان به وجود آورده بود [و از رخنه کردن طالبان جلوگیری می نمود]. در آغاز سال، همین که اسماعیل خان را از فرودگاه نظامی سبزوار (شیندند) بیرون راندند، وی (اسماعیل خان) علیه دشمن خود (جنرال دوستم) جهاد مقدس را اعلام کرد. جنگ های مسعود با دوستم و پیمان شکنی اسماعیل خان، سبب نزدیکی روابط میان طالبان و دوستم گردید."

بر افتیدن هرات برای دولت برهان الدین ربانی، در مرکز شکست حساسیت برانگیزی به شمار آمد. رهبری دولت به این نتیجه رسید که کنون باید همه توجه در دفاع از قدرت در شهر کابل، صورت گیرد و مجال آن داده نشود که پای طالبان به کابل برسد. وزارت دفاع دولت اسلامی به شهروندان که روز و شب در خوف و ترس به سر می بردند، از آمادگی های خود در

دفاع از شهر در برابر حمله های طالبان، پیوسته اطمینان می داد. نماینده حکومت گفت که سنگر های دفاعی به گونه ی محکم بندی شده اند که اگر طالبان بخواهند سد های دفاعی را بشکنند، قادر به آن نمی شوند. در خط های جبهه ی میدان شهر (وردک) و محمد آغه (لوگر) استحکام های جدیدی ساخته شده و نیرو های ارتش آماده اند تا جلو هر گونه حمله ی طالبان را به کابل، بگیرند. در همین حال طالبان به خاطری که در میان مردم هراس انداخته باشند، اعلام کردند که کابل را موشک باران می کنند.

در واکنش به مداخله ی آشکار نظامیان پاکستان و انبازی افسران آی اس آی در رویداد براندازی پایگاه نظامی سبزو ار (شیندند) و هرات، شهریان خشمگین کابل، سفارت پاکستان را به آتش کشیدند که در نتیجه ی آن یک کارمند جان خود را از دست داد و چند تن دیگر زخمی شدند.

در این میان، نماینده ی ویژه ی سازمان ملل متحد برای افغانستان، محمود مستری در پی آن شد که تلاش های صلح را از سر گیرد. در آغاز خواست به جلال آباد برود تا یک تصویر روشن از وضعیت موجود با خود داشته باشد و چهار تن مشاور دیگر را به کابل، هرات، کندهار و مزار شریف بفرستد تا با گروه های درگیر تماس برقرار کنند. تلاش های مستری در مارچ ۱۹۹۵ که باید برهان الدین ربانی، بر بنیاد توافق های گذشته، قدرت را به یک شورای گذرا می سپارید، به ناکامی انجامید.

از سوی دیگر، سفارت فرانسه در افغانستان که از علاقمندی کشورهای عضو اتحادیه اروپا نمایندگی می کرد، به همه ی اروپایی ها گوشزد نمود تا کابل را ترک گویند. در آن زمان، شمار شهروندان اروپایی در افغانستان

محدود به کارمندان سازمان های بین المللی کمک رسانی می شد. دلیل این هشدار، تهدید های پیهم طالبان بود، آنان اخطار گونه به برهان الدین ربانی وقت تعیین کرده بودند تا در مدت پنج روز از مقام خود کنار برود، در غیر آن به کابل حمله می کنند.

بانو Veronika Arend-Rojahn حقوقدان آلمانی اهل شهر برلین در بخشی از گزارش سفر سیاسی خود به افغانستان، زیر عنوان "شاهراه های (جاده های نابود شده، کارخانه های ویران) و وجود دایمی زشتی ها" نشر شده در روزنامه ی آلمانی Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۰ / ۱۱ / ۱۹۹۶، درباره ی برافتیدن هرات نگاشته است (برگردان):

"مردم در هرات پس از سال ۱۹۹۲ در آرامش و صلح زندگی می کردند. زمانی که در ۱۹۹۵ م طالبان به آنجا هجوم بردند، در آغاز هیچ پایداری بر ضد آنان صورت نگرفت. مردم از وضعیت به وجود آمده پذیرایی کردند؛ زیرا چنین می پنداشتند که راه های بازرگانی و رفت و آمد به سوی پاکستان، ترکمنستان و ایران به روی آنان، دوباره باز می گردد. گفته می شود که طالبان به اسماعیل خان استاندار پیشین هرات که پیش از هجوم آوردن طالبان، به ایران فرار کرده بود، پول هنگفتی پرداخته بودند تا از شهر بیرون برود] و شهر را تسلیم بدهد[.

شهر هرات از سوی ۲۰۰ جنگجوی طالب اشغال شد؛ ولی امروز نزدیک به ۱۰۰۰۰ طالب در آنجا حضور دارند. به سبب وحشتی که طالبان به راه انداخته اند تا حاکمیت خویش را تحکیم بیشتر دهند، همچنان به خاطر اینکه

روند آموزش و پرورش را لگد مال کرده اند؛ از این رو آنان کنون در هرات یک نیروی اشغالگر به شمار می آیند."

چیره شدن طالبان بر هرات، آنگونه که فکر می شد، به آسانی به دست نیامده بود. هر چند در آغاز مرحله، وضعیت پیش آمده در آنجا، در رسانه های گروهی جهان بازتاب گسترده پیدا نکرد و سازمان ملل متحد نیز کدام واکنش دارای اهمیت از خود نشان نداد؛ تنها نهاد های کمک رسانی بین المللی غیر دولتی بودند که مشکل زندگی مردم "روند آموزش و پرورش، خدمات پزشکی و درمانی، مسایل فرهنگی..." را زیر نگر داشتند و از بدتر شدن و پیچیده گردیدن وضعیت ابراز نگرانی می کردند تا توجه جهانیان به رویداد های هرات که هر روز نسبت به روز پیشتر خراب تر شده می رفت، جلب گردد.

وحید مزده یکی از جهاد گران دهه ی شصت خورشیدی (دهه ی هشتاد عیسایی) بر ضد جمهوری دموکراتیک افغانستان و کارمند وزارت خارجه در امارت طالبان نگاشته است:

"اسماعیل خان هم در ابتدا قصد جنگ را نداشت و می گفت که اگر طالبان خواستار تامین نظم و امنیت و جمع آوری اسلحه از دست غیر مسؤول اند، این هدف در مناطق تحت کنترل وی برآورده شده، بنابر این دلیلی برای حمله طالبان به این منطقه وجود ندارد. اما جنگ طالبان با اسماعیل خان، به روشنی نشان داد که طالبان در صدد دستیابی به اهدافی فراتر از آنچه که در ظاهر امر مدعی آند، می باشند.

در سفری از هرات تا قندهار از مسیر جاده اصلی، یکی از مسئولین طالبان که نگارنده نیز با وی همسفر بودم - خطوط متعدد جبهه را نشان داد، که قبل از فتح هرات، نیرو های اسماعیل خان و طالبان در برابر هم قرار داشتند. این مسئول طالبان توضیح می داد که در برخی از این خطوط جبهه، تعداد طالبانی که در اثر تشنگی و بدی شرایط آب و هوا جان سپرده بودند از تعداد کشته های جنگی بیشتر بود.

در یک مرحله از جنگ، اسماعیل خان با نیرو های تحت فرمان خویش موفق شد تا خطوط مقدم جبهه طالبان را در هم شکسته [شکند] و آنان را تا دروازه های قندهار عقب براند. بقای طالبان با خطر مواجه گردید. در این مرحله سرنوشت ساز بود که شب هنگام ده ها عراده "پک آپ داتسون" حامل سربازان پاکستانی به کمک طالبان رسیدند که همه به لباس محلی ملبس بودند.

نیروهای طالبان به کمک همین نیروهای تقویتی، به تجدید آرایش جنگی پرداختند و با یک ضد حمله سریع و برق آسا، که طرف مقابل انتظار آن را نداشت، خط جبهه را در هم شکند [شکستند]. این شکست به حدی سریع و غیر منتظره بود که تلاش اسماعیل خان، برای سر و سامان دادن به یک خط دفاعی در "شیندند" و یا " ادرسکن" برای حفظ هرات به جایی نرسید. اکنون نوبت طالبان بود تا نیرو های شکست خورده را تا هرات و بعد تا مرز ایران تعقیب نمایند و به این ترتیب هرات در چهارم [پنجم] سپتمبر ۱۹۹۵ به دست طالبان افتاد.

مردم هرات، با مردم مناطقی که طالبان قبل از آن، بر آنان قوانین سخت گیرانه خود را تحمیل نموده بودند، فرق داشتند و از این جا بود که برای نخستین بار آوازه تعبیر خشک طالبان از شریعت اسلامی به خصوص در مورد تحصیل و کار زنان، به عنوان یک مشکل با این گروه مطرح گردید. (کتاب: " افغانستان و پنج سال سلطه طالبان"، تألیف: وحید مژده، ناشر: بنگاه نشراتی نی <تهران>، سال چاپ: چاپ دوم سال ۱۳۸۲، صص ۲۸-۲۹).

طالبان که در آغاز بر بنیاد برنامه های پی ریزی شده ی آی. اس. آی، با شعارهای فریبنده و دروغین چون: به وجود آوردن وحدت ملی، رسیدن دوباره ی محمد ظاهر، شاه پیشین به قدرت، برگزاری همایش بزرگ (لویه جرگه) به خاطر جلب توجه مردم خسته از جنگ، سخن می زدند و شماری از داعیه داران چیره شدن سلطه ی سیاسی تک قومی با آنان هم زبان و هم کلام بودند؛ در تبلیغاتی که به سود آنان می شد، هدف پیشروی ها و پیروزی های طالبان را ایستادگی در برابر دشمنان اسلام و پشتون ها می دانستند. حتا برخی کارمندان قصر سفید، ماموران سی. آی. ای و مدیران وزارت خارجه آمریکا که سرگرم مسایل افغانستان بودند، تبلیغات طالبان را سخن درست می شمردند و پذیرفته بودند که این گروه توانایی آن را دارند تا وحدت میان پشتون ها را به وجود آورند و با افتیدن کامل قدرت به دست آنان، در افغانستان صلح می آید. بهای این دیدگاه آمریکا، باز هم سیاسی و اقتصادی بود؛ زیرا اداره ی بیل کلنتن دنبال کردن سیاست سودآوری نفتی آمریکا در آسیای میانه را، یک روش درست سیاسی و اقتصادی ارزیابی نموده بود.

بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان که به نام "مادر" طالبان شهرت یافته بود، در بهار ۱۹۹۵م در سفری به واشنگتن در دیدار با رئیس جمهوری آمریکا، طالبان را گروهی به شناسایی گرفت که می توانند در افغانستان صلح را برگردانند و منطقه را با ثبات سازند. نخست وزیر پاکستان در لابی گری های خود به سود طالبان، از پشتیبانی بیدریغ و همه جانبه «بانو رابن رافیل» مدیر شعبه جنوب آسیا در وزارت خارجه آمریکا، برخوردار بود، حتا بیرون رفتن کشورش را از زیر تحریم های اقتصادی آمریکا که در پیوند به برنامه ی اتمی پاکستان وضع شده بود، وابسته به کوشش های وی می دانست که چنین هم شد و حکومت بوتو افزون بر از میان برداشتن تحریم ها، کمک های مالی جدیدی را نیز به دست آورد. از سوی دیگر، رئیس جمهوری آمریکا بسیار هدف مندانه بر بی نظیر بوتو، از گذشته ها سرمایه گذاری کرده بود تا با نیرومند سازی طالبان، وضعیت به سود برنامه ی نفت و گاز شرکت نفتی یونیکال، تغییر بخورد.

در میان این همه گیر و دارها و شیوه ی نگراندازی ها به مسایل داغ در افغانستان که دچار جنگ های گروهی و نیابتی بود، هرات و در کل حوزه ی جنوب غرب به دست طالبان و سربازان پاکستانی افتید. این رویداد در زمانی پیش آمد که پاکستان - عربستان سعودی - ایالات متحده آمریکا و برخی کشور های دیگر همچشمی ها را با ایران به نقطه ی اوج خود رسانیده بودند. همچنان گروه های جهادی نیز طرف طالبان را گرفتند: فرماندهان و جنگجویان حزب اسلامی حکمتیار به طالبان پیوستند و در برافزیدن هرات نقش فعال را بازی کردند، جنبش ملی اسلامی در پشتیبانی از طالبان بمباران های هوایی انجام داد، حزب وحدت اسلامی به سوی

حکومت کابل و حوزه ی جنوب غرب به دیده ی سبک می نگریست، فرماندهان و جنگجویان حزب حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی، یکسره به طالبان پیوستند و به سود آنان جنگیدند، فرماندهان و جنگجویان حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص، از طالبان پشتیبانی کردند و در کنار آنان قرار گرفتند. پس از هرات، آی. اس. آی برنامه ی اشغال کابل را برای طالبان، پی ریزی کرد.

پیش از این که به چگونگی پیشروی طالبان به سوی پایتخت و برافتیدن شهر کابل به دست آنان، پرداخته شود، در این خصوص چند نکته بایسته گفتن است:

برهان الدین ربانی رییس دولت اسلامی افغانستان به تاریخ ۱۶ / ۱۰ / ۱۳۷۴ - ۶ / ۱ / ۱۹۹۵ در صحبت با خبرنگار رادیو ننگرهار، به پرسش های وی پاسخ. گفت و یادآور شد (برگردان):

"ما تلاش های طالبان را در بر چیدن پوسته (پاتک) های بازرسی و جلوگیری از رفتارهای خلاف قانون، یک عمل اسلامی می پنداریم. ما از این عملکرد اسلامی پذیرایی می کنیم. به یقین ما از آنان درخواست خواهیم کرد تا نقش مثبت خود را در پایان دادن به بحران کنونی در افغانستان، ایفا بدارند. آرزو می نماییم که آنان به یک گروه جدید، در پهلوی گروه های پیشین، مبدل نشوند. آنان باید سعی به خرج دهند تا مسئولیت اسلامی خود را در بخش امر به معروف و نهی از منکر ادا نمایند. آنان باید با مجاهدین دیگر یکجایی عمل کنند تا در سراسر کشور صلح برقرار شود و مخالفان

شریعت اجازه نیابند که در کوشش آوردن یک رژیم غیر اسلامی شوند. آنان نباید به بالا گرفتن رشوه ستانی و فساد مالی و روش های غیر اخلاقی اجازه دهند. آنچه در این بخش ها گام برداشته شود، ما از کوشش های آشکار آنان پذیرایی می کنیم و پشتیبانی بعمل می آوریم.

من به این باور هستم که کوشش های آنان از انگیزه ی درونی خود شان سرچشمه گرفته است. طالبان گروه سیاسی نیستند. من اطمینان دارم که آنان بر بنیاد انگیزه ی اسلامی خویش به پیش رفته اند. تا کنون تحریک آنان یک جنبش به کلی سالم و منظم است. آنان هیچ ارتباطی به دولت ندارند. شماری از کشورها که هدف هایی را در افغانستان دنبال می کنند، می خواهند مداخله نمایند که این شکل حرکت، زیر نام ملاها و طالبان خلاصه شود. طالبان بر پایه فهم اسلامی خود نباید به کسی اجازه دهند که دست هایی از خارج به سوی آنان دراز شود تا در درون تحریک شان به مداخله بپردازند."

حکومت برهان الدین ربانی از آغاز پیدایی طالبان تا پیشروی های نظامی نخستین آنان، راه آشتی و دوستی و نزدیک شدن و همدلی با این گروه را در پیش گرفت و کمک های زیاد مالی و نظامی در اختیار شان قرار داد و از رده ی مجاهدین کسانی را نزد آنان فرستاد تا مشکل بدون جنگ و خونریزی و حمله به کابل، از راه گفت و گو و رسیدن به هم نگری حل گردد؛ لیکن سودی در پی نداشت؛ زیرا پاکستان (آی. اس. آی)، عربستان سعودی و دیگر کمک گران طالبان که همگام با برنامه های این دو کشور به

پیش می رفتند، تصمیم خود را گرفته بودند. کابل باید فتح(!) می شد و طالبان به قدرت می رسیدند.

در فبروی ۱۹۹۵ طالبان به حرکت های نظامی در اطراف کابل دست زدند و می خواستند کار را با دولت اسلامی یک طرفه سازند. این شیوه ی جنگ و گریز تا مارچ ۱۹۹۵ ادامه پیدا کرد و آهسته آهسته شتاب گرفت. در همین وقت حکومت کابل، پس از یک آرامش یک ماهه، در غرب کابل در جنگ با مخالفان بود که سخت ترین آن به روز ششم مارچ رخ داد.

ارتش، حمله های هوایی یکسره کن را علیه نیروهای حزب وحدت اسلامی، در پیش گرفت. در جنگ های تن به تن، کارته سه را از وجود آنان پاک سازی نمود. در این وضعیت، طالبان از قلمروهای زیر اداره ی خود در چهار آسیاب و از شرق کابل موشک پرانی می کردند که از پیامد آن شمار زیادی از شهروندان جان باختند و یا زخمی شدند و فرود آمدن یک فیر موشک به بیمارستان صلیب سرخ آسیب رسانید.

آنگونه که پیشتر یادآوری شد، بر بنیاد برنامه ی سازمان ملل متحد، بایست برهان الدین ربانی به تاریخ ۲۱ / ۳ / ۱۹۹۵ قدرت را به یک حکومت که از میان حزب ها شکل می گرفت، تسلیم می داد؛ لیکن ربانی به آگاهی رسانید، در صورتی که ده حزب با همدیگر در جنگ اند، اگر بین خود به توافق دست نیابند، در قدرت باقی می ماند.

پیش از این، مولانا فضل الرحمان رهبر حزب جمعیت العلمای پاکستان، با تأیید و موافقه طالبان به کابل آمده بود تا درباره ی آماده سازی برنامه ی صلح بین رییس جمهوری ربانی و طالبان میانجیگری کند. در همین حال،

ملا بورجان فرمانده محلی طالبان، از حزب وحدت و نیروهای نظامی حکومت خواسته بود تا به خاطر جلوگیری از خونریزی بیشتر، جنگ ابزار های خود را زمین گذارند، در غیر آن طالبان علیه آنان به اقدام های عملی دست خواهد زد.

در گیر و دار این برخورد های جنگی یک هفته ای میان حزب وحدت و نیروهای نظامی حکومت کابل، حزب وحدت اسلامی با طالبان به گفت و گو پرداخته، سنگرها و جنگ ابزار های خود را به طالبان تسلیم داد.

طالبان که به چیز دیگری، جز اشغال کابل خرسند نمی گشتند، به جنگ و آدمکشی های خود پافشاری داشتند؛ ولی وضعیت به سود آنان نبود. ارتش حکومت رییس جمهوری ربانی، به موضع های طالبان حمله ور شد و به پیشروی خود ادامه داد و تا چهار آسیاب به پیش رفت و جنگنده ها از هوا بمب ریختند. پس از شش ماه پیشروی های جنگی، طالبان نخستین بار بود که در جنگ های کابل، شکست سنگینی خوردند و از همه ی نقاط شهر، از آن زمره از جای هایی که از حزب وحدت به اشغال خود در آورده بودند، به بیرون رانده شدند. در این جنگ ها طالبان صدها کشته از خود به جا گذاشتند و وسایل نظامی آنان به غنیمت گرفته شد؛ لیکن این گروه با وحشی گری و خلاف توافق و تعهد خود، عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی را گروگان گرفته با خود بردند.

طالبان پس از این شکست، بار دیگر کابل را زیر باران موشک قرار دادند و از نقاط دور و از تپه ها با توپخانه، آتش باری کردند که از پیامد آن صدها انسان کشته شدند.

در سال ۱۹۹۵ تا سپتامبر ۱۹۹۶، طالبان از یک سو به محکم بندی قدرت و پایگاه های خود در هرات و استان های همجوار آن ادامه دادند و از سوی دیگر شهر کابل را از جنوب و غرب زیر باران موشک و حمله های سنگین زمینی می گرفتند. در این میان عربستان سعودی و پاکستان، کمک های مالی و نظامی خویش را به این گروه خود ساخته ی خویش، به پیمانه ی خیلی ها زیاد افزایش دادند تا براندازی کابل زودتر صورت گیرد. به همین خاطر، شهزاده ترکی فیصل رییس دستگاه استخبارات عربستان، از پاکستان دیدار کرد تا یک برنامه ی جدید عملیاتی را برای طالبان، پی ریزی کنند. ترکی فیصل در جولای ۱۹۹۶ از کندهار دیدن نمود و با رهبری طالبان گفت و گو کرد. دو ماه پس از این سفر، طالبان دست به کار شده تا از راه دره خیبر به شهر جلال آباد داخل شوند.

عربستان سعودی و پاکستان در یک برنامه ی یکجایی، زمینه سازی کردند تا شورای مشرقی بی صلاحیت شود و سرانجام از هم بپاشد و رهبری آن تسلیم گردد:

"عربستان و پاکستان فرار حاجی عبدالقدیر رئیس شورای مشرقی و تسلیمی جلال آباد را تنظیم کردند. بر اساس گزارش [گزارش] بعضی از افغان ها، حاجی عبدالقدیر مبلغی در حدود ده ملیون دالر بهمین مناسبت، دریافت داشت و برایش اطمینان داده شد که دارائی ها و حسابات بانکی اش منجمد نمی گردد و دست نخورده باقی می ماند.

طالبان حملات خود را به تاریخ ۲۵ اگست ۱۹۹۶ شروع نمودند. وقتی که حملات از جنوب آغاز شد، پاکستان صدها طالب مسلح را از کمپ های

مهاجرین اجازه داد از سرحد عبور و با طالبان بییوندند. جلال آباد در وحشت و اضطراب قرار گرفت. شورای مشرقی سقوط نمود. حاجی عبدالقدیر بتاريخ ۱۰ سپتمبر به پاکستان فرار کرده محمود که بصفت والی بعوض حاجی عبدالقدیر زمام امور را در دست گرفت، با شش نفر محافظین خود، یک روز بعد زمانی کشته شد که بطرف پاکستان در حال فرار بود. شام همان روز یک ستون متحرک طالبان، سوار بر پکپ های داتسن، به رهبری و قوماندانی ملا بور جان، به شهر جلال آباد بعد از یک مقاومت کوتاه که در آن هفتاد نفر کشته شد، داخل گردید.

در چند روز آینده ستون های متحرک طالبان سه ولایت شرقی، ننگرهار، لغمان و کنر را تصرف نمودند. در شب ۲۴ سپتمبر ۹۶، طالبان بطرف سروبی در ۴۵ میلی کابل به راه افتادند. (کتاب: "طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ در آسیای میانه"، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه نشراتی میوند، سال چاپ: ۱۳۸۷ خ، ص ۷۳)

کنون که طالبان پشتیبانی بیدریغ آی. اس. آی و ارتش پاکستان و پشتیبانی مالی و سیاسی عربستان سعودی و در پشت پرده آمریکا (بانو رابن رافیلو و تام سایمن سفیر آمریکا در پاکستان در این همسویی نقش داشتند) را با خود دارند و کنون در جلال آباد حاکم هستند، در عملیات های شبانه راه پیشروی را به سوی کابل باز کردند و به تاریخ ۲۵ / ۹ / ۱۹۹۶ شهرستان سروبی را به دست آوردند، نیروهای وفادار به برهان الدین ربانی، منطقه را ترک گفته به کابل فرار نمودند، همین بود که طالبان سد نزدیک شدن به کابل را از سر راه خود برداشتند و در آغاز زیر فرماندهی مولوی جلال الدین حقانی

که در سال ۱۹۹۵ به طالبان پیوسته بود، حمله به کابل را سازماندهی کردند و شامگاه ۲۸ / ۹ / ۱۹۹۶ به کابل رسیدند که پیش از وجود نیرو های دولتی تهی شده بود. بدین شکل کابل بر افتید.

"سقوط کابل سریع بود و بن لادن، شیخ ثروتمند سعودی، در تسریع سقوط آن نقش داشت. نیرو های طالبان در ماه اگست ۱۹۹۶ یک حمله ناگهانی را علیه شورای جلال آباد به راه انداختند. حاجی قدیر و اعضای دیگر شورا که از بازگشت بن لادن استقبال کرده بودند، به پاکستان فرار نمودند و طالبان، کنترل منطقه را به دست گرفتند. بن لادن پس از سقوط جلال آباد در میان طالبان زندگی می کرد.

بن لادن برای طالبان سه ملیون دالر داد، تا به وسیله آن قوماندانان باقیمانده میان جلال آباد و کابل را خریداری نمایند. طالبان شاید از دوستان دیگر در خلیج، تاجران، شرکت های حمل و نقل، از تجارت هیروئین و استخبارات پاکستان برای این منظور پول به دست آورده باشند...

مسعود بعد از آن کابل را از دست داد که او به آخرین اتحاد با دشمن سابقش گلبدین حکمتیار دست زد. حکمتیار که به درستی پی برده بود که آی. اس. آی او را رها کرده و از طالبان پشتیبانی می نمود، به مسعود رو آورد. مسعود نیز چاره جز نزدیکی با او نداشت. گر چه نیرو های حکمتیار قابل اعتماد نبودند، اما آن ها جناح شرق کابل را در اختیار داشته و طالبان را در این محاذ از پایتخت دور نگهداشته بودند، اما حکمتیار از مسعود می خواست، تا نیروهای خود را از کابل خارج نموده و بر طالبان حمله نماید...

سروبی که عنوانیت دروازه شرقی کابل را داشت، روز ۲۵ سپتمبر به دست طالبان سقوط کرد. نیرو های محلی حکمتیار خود را به طالبان فروخته و از جنگ خودداری کردند. (کتاب: "جنگ اشباح"، نویسنده: ستیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، ناشر: بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، سال چاپ: ۱۳۹۲ خ- ۲۰۱۳ م، صص ۳۳۲-۳۳۰)

ملیشه های افراطی طالبان به هجوم آوردن به کابل، در پایتخت افغانستان به وحشیگری آغاز کرده، حاکمیت وحشت و دهشت را برقرار ساختند. در روند پالیدن خانه به خانه مردم، هزاران شهروند ملکی بازداشت شدند و جو خوف و هراس را به وجود آوردند. شماری از شهروندان وفادار به برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود که در کابل باقیمانده بودند، به بازداشتگاه برده شده به سختی شکنجه گردیدند و شماری را هم به خاطر پهن کردن ترس و رعب در بین مردم، به رگبار گلوله بستند. در نخستین شب ها و روزهای حاکم شدن طالبان و پاکستانی های همراه و همکار آنان در کابل، اداره ی خشن اسلامی سده های وسطایی این ملیشه ها که نمونه ی آن در سده های واپسین دیده نشده بود، به تبهکاری های هولناک دست زد. در بازارها، در مسجدها و در خانه های شخصی شهروندان داخل می شدند و جوانان را بازداشت و با خود می بردند؛ به موزیم ها و نگارستان ها گله وار رفته، آنچه از چور و چپاول و دستبرد گروه های جهادی به دور مانده بود، به بهانه غیر اسلامی بودن، شکستند و نابود کردند و دزدیدند و با خود بردند. دروازه های دبیرستان ها، آموزشگاه های دوره ی آموزش ابتدایی و میانه و دانشگاه را، بویژه به روی دختران بستند و کلیه زنان را از کار در

دفترهای دولتی و نهادهای آموزشی بازداشتند و شماری زیادی از کارمندان را از وظیفه سبک دوش کردند.

ملا عمر از کندهار فرمان تشکیل شورای شش نفری طالبان را به خاطر اداره ی کابل، در وجود ملاهای زیرین بیرون داد که در آن بیشتر پشتون های قبیله درانی در نظر گرفته شده بود:

- ملا محمد ربانی رییس شورا

- ملا محمد غوث (وزیر خارجه شد)

- ملا امیرخان متقی (وزیر اطلاعات شد)

- ملا سید غیاث الدین آغا

- ملا فضل احمد

- ملا عبدالرزاق

برای عملی سازی شریعت، با روش های سخت گیرانه ی پولیس مذهبی به نام اداره ی "امر بالمعروف و نهی عن المنکر" به وجود آمد که وظیفه ی آن آزار و اذیت دادن شهروندان بود. کارمندان این اداره پنهانی به درون خانه های مردم می رفتند، در نهادهای دولتی، حاضری کارمندان را بازرسی می کردند و در روز روشن به جان رهگذران می افتیدند، ساعت و انگشتر را از دست مردم بیرون می آوردند و از آن خود می ساختند، لباس

را در بدن مردان پاره پاره می نمودند. یادآوری کارنامه های غیر انسانی و وحشیگری های این اداره، مو را در اندام انسان راست می سازد.

شگفت انگیز است: در آن هنگام که عملکردهای غیر انسانی و تبهکاری های وحشتناک طالبان مردم جهان را بهت زده ساخته بود؛ ایالات متحده آمریکا از راه های ارتباطی به شکل رسمی با نماینده های این گروه وحشی تماس گرفت و رابطه برقرار کرد. ولی بر خلاف آن، فدراتیف روسیه و جمهوری های آسیای میانه (کشورهای آزاد دارای منافع مشترک) در یک نشست اضطراری در شهر الماتا، وضعیت را در افغانستان به بررسی گرفتند و درباره پایان جنگ و پیشبرد گفتمان میان طرف های درگیر در افغانستان تأکید کردند. در این نشست نورسلطان نظربایف رییس جمهوری قزاقستان به نمایندگی از دیگر دولت های عضو این اتحاد، اعدام ها و رفتار غیر انسانی طالبان را پس از اشغال کابل، محکوم نمود و یادآور شد که آنان نمی خواهند در مسایل داخلی افغانستان، مداخله کنند.

سازمان ملل و ایالات متحده آمریکا (پشتیبان طالبان) از ملیشه های طالبان خواستند تا به ستم و ناروایی و بیدادگری بر زنان افغانستان پایان دهند، در غیر آن کمک ها به آنان بند می شود. یک خواهش قرار دادی و پروتوکولی، بدون کارایی و تأثیر گذاری بر عملکردهای غیر انسانی گروه خون آشام طالبان، که از ادب، فرهنگ، دانش، انسان بودن و روشهای انسانی به درازای سده ها، فاصله داشتند. همین گونه کمیسیون حقوق بشر اتحادیه اروپا، از طالبان خواهش کرد تا به حقوق بشر و حق کار و زندگی زنان افغانستان، احترام بگذارند.

در آن هنگام که گروه طالبان همه روزه در برنامه های رادیو افغانستان که به رادیو شریعت تغییر نام داده بود، فتوای فرمانروای خود را به خاطر تنگ ساختن فضای کار و زندگی بر مردم و نابود سازی حقوق و آزادی های بنیادی شهروندان، پخش می کردند؛ برهان الدین ربانی به مزار شریف رفت تا با جنرال دوستم دیدار کند و یک اتحاد ضد طالبان را سر و سامان دهند. لیکن تنها دو هفته از بر اندازی کابل گذشته بود که طالبان به گفت و گوها درباره ی آوردن صلح به افغانستان، آمادگی نشان دادند و از جنرال عبدالرشید دوستم و احمد شاه مسعود خواستند تا راه جنگ را در پیش نگیرند، در غیر آن مسئولیت خرابی وضعیت به دوش آنان خواهد بود. ولی رخدادهای خونبار و پر از فاجعه نشان داد که طالبان و پشتیبان های آنان (آی. اس. آی و سی. آی. آی) با این ترفند های پر از بی شرمی، قصد داشتند تا به آسانی دشمنان را از سر راه خود بردارند و از شکل گیری پایداری بزرگ در برابر حاکمیت قرون وسطایی طالبان، جلوگیری کنند.

کابل به شهر ارواح هم مانند شده بود که مردم در آن همه چیز یک زندگی شهری را از دست داده بودند و از سر ناگزیری باید تاریکی دوره ی سنگ را دوباره آزمایش کنند. پیرامون وضعیت حاکم در کابل، Peter Münch در بخشی از یک نبشته زیر عنوان "بازار پشیمانی و عفو" نشر شده در روزنامه آلمانی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۲ / ۲ / ۲۰۰۰ نگاشته است (برگردان):

"فرمانروایان [امروزی در کابل] و تحریک آنان از روستاهای جنوب افغانستان سربلند کرده اند و [مناسبت ها و روش های] روستایی را به

پایتخت آورده اند. کابل امروز به سبب روش های واپس گرایانه ی طالبان، خود را این گونه به نمایش می گذارد:

یک شهر بی سرور و شادمانی، لخت از گناه [افتیده در دام شریعت طالبانی]، شهر مرده و بدون زندگی، شهر خموش و فرو رفته در سکوت. کلیه مسایل چنان عجیب و غریب و بیگانه از جهان اثر می گذارند، آن طوری که فکر می کنی که اینجا یک آزمایشگاه برای پیشبرد آزمایش ها باشد: در کابل ناقوس های خطر [ترس و وحشت] خوشی های زندگی را بلعیده است و کنون دیده می شود که انسان ها در این خلی قدرت، چگونه زندگی به سر می برند."

طالبان در کابل حاکم شدند و با رفتارها و عملکردهای خود مردم جهان را وحشتزده ساختند و نگرانی از خاطر حاکمیت خشن و دنبال کردن راه و رسم سده های وسطایی و افراط گرایی اسلامی افزایش یافت. آمریکایی ها که تاکنون پیدایش اعجاز انگیز طالبان را در همخوانی با خواسته های سودجویانه خود پشتیبانی و همراهی می کردند، حالا دست به کار شده اند تا بدانند که چه یک بلایی را در افغانستان پدید آورده اند که تلاش دارند تا شناسایی سیاسی رسمی به دست آورند. ولی با لحن آهسته از خطرناک بودن آنان نیز هشدار می دهند. ولی مقام های رسمی ایالات متحده آمریکا، بی توجه به رفتار و کردار طالبان، به جای نشان دادن شیوه ی رفتن به راه انسانی، به دنبال رسیدن به هدف های خود بودند:

"وزارت خارجه آمریکا در برابر این اقدامات [بند کردن کار و روند آموزش و پرورش زنان و رفتار تبهکارانه اداره ی امر به معروف و نهی

از منکر در برابر شهروندان] اعتراض جدی نکرد. دیپلمات های آمریکایی نمی خواستند موجب ناراحتی فرمانروایان جدید کابل شوند. در پیام محرمی که از واشنگتن به سفارت های آمریکا ارسال شد، تذکر به عمل آمده بود که آمریکا خواهان تماس با رهبران طالبان است.

در این پیام آمده بود که دیپلمات های آمریکایی به رهبری طالبان این پیام را برسانند که آمریکا خواهان داشتن روابط کاری به آن گروه است. همچنین دیپلمات ها باید درباره برنامه ها و سیاست های آن گروه، اطلاعات به دست آورده و رهبری طالبان را از تشویش های آمریکا درباره ثبات در منطقه، حقوق بشر، مواد مخدر و تروریسم آگاه نمایند.

بن لادن در آخر فهرستی قرار داشت که موضوعات مورد علاقه آمریکا را بیان می کرد. پیام از رهبری طالبان خواهان پاسخگویی به دو سوال بود. اول اینکه: ما از اعلان شما مبنی بر بستن کمپ های تربیه تروریست ها که پیشتر توسط حکمتیار، سیاف و گروه های عرب اداره می شد، استقبال می نمایم. درباره وضعیت فعلی این کمپ ها، به ما اطلاعات دهید.

دوم اینکه: آیا شما از محل زندگی رهبر افراطی های سعودی، اسامه بن لادن اطلاع دارید؟ ما پیشتر شنیده بودیم که او در ولایات شرقی زندگی می کرد. به عقیده ما حضور او در افغانستان به نفع کشور شما نیست.

رهبران طالبان به سفارت آمریکا در اسلام آباد تلفون نموده گفتند که آنها نمی دانند بن لادن در کجا زندگی می کند.

سفیر تام سایمن با ملا محمد غوث روز ۸ نوامبر در سفارت آمریکا در اسلام آباد ملاقات نمود. ملا غوث که مانند ملا عمر یک چشم بود، سرپرستی وزارت خارجه طالبان را به عهده داشت...

ملا غوث که مودبانه به سخنان سایمن گوش می داد، گفت: طالبان برای دستیابی به صلح تلاش می کنند، ولی به خواسته های دشمنان شان، مخصوصاً مسعود و جبهه شمال، تن نخواهد داد.

در همین ماه، روبن رافیل، سیاست آمریکا در برابر طالبان را در اجلاس بسته شورای امنیت ملل متحد در شهر نیویارک چنین شرح داد: به خاطر صلح، همه کشورها باید با طالبان تماس برقرار کنند. طالبان بیش از دو ثلث خاک افغانستان را تحت کنترل خود دارند؛ آن ها افغان(!) اند، آن ها مردمان بومی اند، و آن ها نشان داده اند که شانس باقی ماندن را دارند. دلیل موفقیت آن ها این است که اکثریت افغان ها(!)، مخصوصاً پشتون ها، نظم نسبی یی را که توسط طالبان آورده شده، بر هرج و مرج حاکم بر افغانستان ترجیح می دهند گرچه این صلح و ثبات نسبی با بعضی از محدودیت اجتماعی همراه بوده است.

رافیل علاوه کرد: طالبان اکنون یک واقعیت بین المللی اند، به نفع افغانستان و هیچ کدام ما نخواهد بود که آن ها را تجرید کنیم." (کتاب: جنگ اشباح، نویسنده: ستیو کول، مترجم: مهندس محمد اسحاق، چاپ: بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، سال چاپ: ۱۳۹۲ هـ ش- ۲۰۱۳ م، صص ۳۳۴-۳۳۶)

کنون که بیدادگری خشن، وحشیگری و تبهکاری های بی حد و اندازه ی طالبان در برابر مردم، بویژه زنان و تبارهای غیر پشتون (تاجیک ها،

هزاره ها، ازبیک ها...) مایه شرمساری کمک گران و پشتیبان های آنان (پاکستان، عربستان سعودی، آمریکا، انگلیس، اسرائیل، حزب های مذهبی پاکستان، شیخ های عرب و غیره) گردیده است و دشمنی آشکار طالبان با تمدن، فرهنگ، پیشرفت سیاسی - اقتصادی و اجتماعی، پایمال سازی و نقض شدید حقوق (بنیادی، بشری، شهروندی) مردم، تکیه بر پیشبرد جنگ و خونریزی کشتار وحشیانه شهروندان، بسته کردن دروازه ی برخی نهاد های کمک رسانی و خدماتی داخلی و خارجی و آوردن بندش بر ادامه ی کار و فعالیت شمار دیگری از نهاد های خدمات همگانی ... به آن افزوده شده است و طالبان را به عنوان یک پدیده ی نفرت انگیز به نمایش گذاشت و پرده دروغین پشتیبان های آنان را نیز از چهره های شان برداشت و ناسازگاری مردم را در برابر آنان برانگیخت؛ همه برای دریافت یک پاسخ قناعت بخش و مناسب به عملکرد خود برآمدند تا از نگرانی های ایران، روسیه و جمهوری های آسیای میانه بکاهد و به شکلی کمک های خود را برای طالبان در زیر پوششش تلاش های عوام فریبانه ی سیاسی برای تشکیل یک حکومت فراگیر و یا آوردن محمد ظاهر، شاه پیشین و طرفدارانش به اریکه قدرت، به پیمانہ گسترده، ادامه دهند.

به یک نمونه از این گونه دیده درایی ها توجه فرمایید:

"چند روز بعد از حاکم شدن طالبان بر کابل، < سلمان العمری > سفیر وقت عربستان سعودی در افغانستان، با ملا محمد حسن آخند، معاون شورای سرپرست (که به تازگی طبق فرمان ملا عمر به وجود آمده بود) ملاقات نمود. این ملاقات در قصر گلخانه صورت گرفت.

در ابتدا ملا حسن آخند، شمه ی از جریانات نظامی را که سرانجام به افتادن کابل به دست طالبان منجر گردید، شرح داد و کشته شدن (ملا بور جان) را یک ضایعه بزرگ خواند. سلمان العمری، سخنانی را که مترجم برایش ترجمه می کرد، به دقت می شنید، ولی لحظه به لحظه ناراحت تر می شد. بالاخره او سخن ملا حسن را قطع نموده، در حالی که آثار خشم در لحن کلامش هویدا بود، گفت:

ملا حسن! آیا قرار ما و شما همین بود شما بکابل وارد شوید؟ آیا قرار این بود که شما در کابل حکومت بسازید؟ آیا من و تو و ملا محمد ربانی و دیگران چه فیصله کرده بودیم؟ شما کاری را که نباید انجام می دادید، انجام دادید. اکنون مسئولیت آینده کار به دوش خود شماست. " (کتاب: "افغانستان و پنج سال سلطه طالبان"، تألیف: وحید مزده، چاپ: بنگاه نشراتی «نی» <تهران>، سال چاپ: چاپ دوم ۱۳۸۲ خ، ص ۳۹)

طالبان اندکی پس از اشغال کابل به وادی شمالی هجوم بردند و تا دهنه ی داخل شدن به پنجشیر و کوتل سالنگ به پیش رفتند؛ لیکن به زودی با دادن تلفات سنگین شکست خوردند و به بیرون رانده شدند (درین مورد و درباره رویدادهای خونین در استان های شمالی، شمال شرقی و شمال غربی در فصل های: جنگ ها و فاجعه انسانی، آگاهی همه جانبه داده شده است). در کلیه پیشروی های طالبان، آی. اس. آی و نظامیان پاکستان و حزب های مذهبی آن کشور و رهبران آن (مولانا فضل الرحمان و مولانا سمیع الحق) و عربستان سعودی، همکار طالبان بودند و با فرستادن هیأت های رسمی به کابل، نیازمندی های مالی و جنگ ابزاری آنان را فهرست بندی می کردند

تا در ارائه کمک ها و افزایش در آن، کمبود و وقت کشی نشود. همچنان ایران، روسیه و کشورهای آسیای میانه کمک های خویش را به مخالفان طالبان افزایش دادند.

با وجود همه پیروزی های پی در پی طالبان، آنان درگیر اختلاف های درونی خود بودند و افراد مهم در رهبری این گروه به دنبال سلیقه های شخصی و گاهی هم اختلاف های اصولی می رفتند و دو دستگی آشکار در بین آنان دیده می شد.

Tomas Avenarius در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "یک خوشبینی به عنوان پیام آور صلح" نشر شده در روزنامه ی آلمانی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۲ / ۴ / ۱۹۹۸ نگاشته است (برگردان):

"نظر اندازی به برابری قدرت [و مناسبت ها] در میان خود طالبان یک مشکل باقیمانده است [چیزی که به نام مشکل باقیمانده است، شفافیت مناسبت ها در بین خود گروه طالبان است]: یک بخشی از این بنیاد گرایان به این باور اند که می توانند سراسر افغانستان را به اشغال خود در آورند. حکومت باید کار خود را به سوی راه انتخابی جنگجویان، جهت دهد: (خوبی ها را توصیه نمایید و بدی ها را بند کنید)؛ در واقعیت این سخنان می رسانند: به زنان هیچگونه حق و حقوق داده نشود، قوم ها و تبارها از داشتن حق و حقوق محروم شوند؛ قرار گرفتن افراد در ناسازگاری با یکی از اصل های داده شده از سوی حاکمیت اسلامی و فهم حقوق اسلامی، جرم به شمار آید و کسانی که به آن دست می زنند محکوم به جزاهای جسمی از بریدن دست

گرفته تا به سنگسار شدن شوند. این بخش طالبان به گرد ملا عمر (رهبر مذهبی) کور یک چشم - مجاهد پیشین که هرگز در بین کل مردم حضور نیافته است، حلقه زده اند.

ولی کسان دیگری در رهبری طالبان وجود دارد که هر چند اندیشه ها و دیدگاه های شان با اصول "دولت اسلامی" در همخوانی است، با آن هم بیشتر خواهان کارهای عملی هستند و عمل کردن را، کار کمک کننده در راه رسیدن به هدف های شان می دانند.

پیروزی زود هنگام طالبان به نظر نمی رسد. بدون کمک های جهانی بازسازی در افغانستان پیش بینی شده نمی تواند؛ لیکن طالبان کمک ها را زمانی به دست می آورند که خود را از حلقه باورهای اسلامی دوره ی سنگ، بیرون بکشند و به روی زنان دروازه های نهادهای آموزشی و بیمارستان ها را، دوباره بگشایند.

در رهبری این جناح طالبان، محمد ربانی رییس شورای حکومت در کابل و شخص شماره دوم طالبان، قرار دارد. هر گاه پاکستان سیاست های خود را در مورد افغانستان با ایالات متحده آمریکا یکسان سازد [سیاست های خود را به تأیید و موافقه و در هماهنگی با سیاست های آمریکا پی ریزی کند] و از این جناح طالبان پشتیبانی بعمل آورد، شاید به یک برابری قدرت دست یابند."

اختلاف ها و تفاوت دیدگاه ها در بین طالبان از آغاز کار در سال ۱۹۹۴، از رویدادهای کندهار و استان های همجوار آن، پیدا شد. در کندهار طالبان به پیروی از رویکرد سال (۱۷۶۱م) که به درانی ها جایگاه برتر داده شده

بود، به سرکوب گری و به دار آویختن پشتون های غیر درانی دست زدند و آتش نزاکت های قومی میان غلجایی ها و درانی ها را پکه کردند، پس از اشغال کابل و هرات، چگونگی عملی سازی شریعت و رهبری و اداره ی کشور به این روند افزود.

Christian Holzgreve در بخشی از نوشته ی "افغانستان - کشور بدون آینده" نشر شده در روزنامه آلمانی Hannoverische Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۰ / ۶ / ۲۰۰۰ نگاشته است (برگردان):

"احمد رشید پولیسیت پاکستانی در نشست مونس [نشست سالانه پیرامون بررسی وضعیت امنیتی در جهان] به تکرار در مورد "طالبان سازی" پاکستان هشدار داد: «افغانستان از گزند طالبان رهایی خواهد یافت، شاید پاکستان نتواند از این آسیب زنده بماند. او گفت: جنبش در اصل وابسته به جنگ است تا از هم فرو نیاشد. در بین طالبان می شود چند پارچگی رو به افزایش را نشان داد. آنان از مدتی بدین سوی، دیگر در نزد همه پشتون ها پذیرفتنی نیستند. رهبری آنان در کل تکیه بر افغان های استان کندهار می کنند و جوان های دیگر قوم های پشتون را به مثابه گوشت دهن توپ، مورد سوء استفاده قرار می دهند. طالبان نه تنها به پیروزی دست نیافتند تا ملیت های افغانستان را به رده های خود بکشانند؛ بلکه یک نسخه و یا یک پیرنگ و برنامه کامل برای تشکیل دولت نیز در اختیار ندارند.

این اسلام گرایان افراطی در مناطق پشتون نشین گهواره ی پیدایش خود، بسیار اندک از پشتیبانی مردم برخوردار می شوند.

طالبان به رهبری ملا محمد عمر، باور های محافظه کارانه؛ ولی پذیرفتنی را در افغانستان، در درون روش های اسلامی ناپذیرفتنی خود، حل کردند. (طالبان [ارزش های انسانی و اجتماعی] را در جامعه افغانستان، دزدیدند) رشید می گوید:

افغانستانی ها با وجود جنگ ها، به یکپارچگی کشور خود پایبند هستند، با این که نزاکت ها به وجود آمده و مشکل هایی دامنگیر نگهداری وحدت مردم، رونما گردیده است؛ لیکن از جدایی طلبی سخنی در میان نیست. تأثیر افگنی و [رخنه کردن] کشورهای همسایه، پیشتر از همه پاکستان، باید پایان یابد.»

در پایان این فصل به عنوان نتیجه گیری (رخدادهای خونی در استان های شمالی، شمال شرقی، شمال غربی، استان بامیان و حوزه مرکزی "هزارستان" در فصل جنگ ها به نگارش گرفته شده است) بخشی از نشریه ویژه سازمان عفو بین الملل، درباره ی افغانستان، زیر تیتر "تجاوز سنگین بیرون از حد و اندازه حق و صلاحیت با استفاده از نام مذهب" نشر شده در نوامبر ۱۹۹۶م که از بند ۲-۲ به چگونگی پیداش - حاکمیت و کارنامه های طالبان پرداخته است، بایسته ی برگردان (از آلمانی) دانسته می شود:

"طالبان که شمار زیاد شان آموزش مذهبی را در مدرسه های پاکستانی فرا گرفته اند، در نوامبر ۱۹۹۴م زمان به عنوان یک نیروی سیاسی و نظامی جدید، به میدان های جنگ آمدند که شهر کندهار را از دست گروه های مجاهدین (سربازان اسلام) آزاد ساختند و به اشغال خود در آوردند. پس از آن نخستین گام مهم را در فبروری ۱۹۹۵م با اشغال میدان شهر، برداشتند.

به دنبال آن در جنوب کابل در چهار آسیاب پایگاه مرکزی حزب اسلامی را اشغال نمودند. طالبان در آغاز مارچ ۱۹۹۵م به پیشروی خود در غرب کابل در کارته سوم، ادامه دادند و جنگجویان حزب وحدت را خلع سلاح ساخته در منطقه حاکم شدند؛ لیکن نیروهای رییس جمهوری ربانی را در برابر خود یافتند، کارته سه به تاریخ دهم مارچ با آتش توپخانه و با هواپیما های شکاری و چرخبال های جنگی بمباران شد و جنگ های تن به تن رخ داد که در نتیجه سبب رانده شدن طالبان از کارته سوم و چهار آسیاب گردید و در پایان آنان خود را به سوی میدان شهر به پس کشیدند. ولی باز هم به جنگ های سخت با نیروهای دولتی به خاطر اشغال شهر کابل ادامه دادند که در جنگ ها و در حمله های از پیش انتخاب نا شده، شمار زیادی از شهروندان ملکی جان های خود را از دست دادند. سازمان عفو بین الملل عملکرد نیروهای دولتی را به تاریخ ۱۶ مارچ، محکوم نمود.

طالبان در پنجم سپتامبر ۱۹۹۵م هرات را از نزد قوای اسماعیل خان متحد رییس جمهوری ربانی، به اشغال خود در آوردند. جابجا سازی ملیشه های پشتو زبان در کلیه ماموریت های دولتی، از جمله در اداره ی گمرک هرات، سبب به وجود آمدن دشواری ها در تامین ارتباط ها گردید که این کار در میان شهروندان پارسی زبان پایداری علیه طالبان را برانگیخت.

در ۱۵ سپتامبر روزنامه های پاکستانی گزارش دادند که طالبان از دیپلمات ها و کارمندان سازمان های یاری رسانی و کلیه خارجی ها خواسته اند تا شهر را ترک گویند و یا در جای های با امن بروند. به تاریخ ۲۰ اکتوبر ۱۹۹۵، طالبان تهدید کردند که اگر نیروهای رییس جمهوری ربانی تسلیم

نشوند، کابل را بمباران می کنند. پس از چند ماه آرامش و آتش بس، کابل بار دیگر زیر تیررس طالبان قرار گرفت و آنان همه روزه با لجاجت بمباران می نمودند که در این آتش باری ها، شهروندان ملکی به هلاکت می رسیدند. در جون ۱۹۹۶ م حمله های کشنده ی موشکی طالبان بر کابل به نقطه اوج خود رسید. در یک روز در یک حمله ی موشکی طالبان، بیش از پنجاه تن کشته و بالاتر از یکصد تن دیگر زخمی شدند (این حمله دقیق زمانی صورت گرفت که گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی بر بنیاد امضای قرارداد صلح با رئیس جمهوری ربانی، در چوکی نخست وزیری تکیه می زد).

به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۶م ملیشه های طالبان شهر جلال آباد و مناطق هم مرز با پاکستان را اشغال کردند. به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ نیروهای دولتی سنگرهای خود را در کابل ترک گفته، به وادی شمالی عقب نشینی نمودند.

به تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۶ ملیشه های طالبان به طرف کابل مارش کردند. نخستین کار آنان، کشتن نجیب الله رئیس جمهوری پیشین و آویختن وی بود که پس از برافتیدن حکومت تحت حمایت اتحاد شوروی، در اپریل ۱۹۹۲ در دفتر ملل متحد در کابل، پناه برده بود.

پیشروی طالبان به شمال کابل، چندین روز ادامه یافت. نیروهای حکومت پیشین از شهر چهاریکار و شهرستان جبل السراج رانده شدند. خط جبهه به گلبهار در دروازه ی در آمدن به دره پنجشیر، پایگاه احمد شاه مسعود رسید. جنگ روزها دوام پیدا کرد، شاهدان از حمله های وحشیانه طالبان، از به

آتش کشیدن خانه های مردم و از کشتار بیرحمانه و قصدی شهروندان
ملکی، گزارش دادند. ملیشه های طالبان تلاش کردند تا از تونل سالنگ در
شمال کابل گذر کنند؛ لیکن از سوی نیرو های جنرال دوستم ایستایی داده
شدند و ناگزیر به عقب نشینی به موضع های خود در شمال کابل گردیدند.
جبهه ی دوم جنگ در غرب افغانستان است، جایی که ملیشه ها برخی
مناطق را اشغال کرده اند و تا نزدیکی های مرز های زیر اداره جنرال
دوستم رسیده اند.

در نزد بسیاری شهروندان در کابل، آمدن طالبان مفهوم پایان گرفتن فقر و
رنج و درد مردم را می داد که در سال های گذشته بر دوش کشیده بودند؛
حمله های موشکی طالبان بر محل های رهائشی مردم که همه روزه جان
شهروندان را می گرفت، پایان یافت. چون حالا طالبان در کلیه بزرگراه ها
حاکم هستند، بازرگان ها به سبب آوردن کالاها از پاکستان تنها به اداره ی
گمرک پول پرداخت می کنند؛ از این رو نرخ ها پایین آمده است. افرون بر
این در برخی جا ها، شماری از سازمان های کمک رسانی به کار آغاز
کرده اند تا از یک معامله گری بر سر صلح و ثبات و حقوق بشر، سخن
گفته شود. بسیاری ها دلیل می آوردند که نقض حقوق بشر، بویژه حقوق
زنان از سوی طالبان به پای آوردن صلح و پایداری به حراج گذاشته شده
است. لیکن این صلح [دروغین] عمر خیلی ها کوتاه را از خود به نمایش
گذاشت. چند روز پس از آن که طالبان کابل را اشغال کردند، سازمان ملل
متحد و دیگر نهادهای بین المللی، از آن زمره صلیب سرخ کارمندان خود
را از افغانستان بیرون کشیدند. پیشروی طالبان به طرف شمال افغانستان
زمانی به رکود مواجه شد که بر ضد آنان، هسته های پایداری محلی به

وجود آمد و کابل دوباره زیر خطر بمباران شدن از سوی نیروهای مخالف قرار گرفت.

دیدگاه های جهانی در باره ی طالبان:

طالبان پس از آمدن به کابل، شتاب آلود در تلاش آن شدند تا در گستره ی جهانی به عنوان حکومت جدید افغانستان به رسمیت شناخته شوند. با وجود نشانه های نخستین روشن شدن چراغ سبز از طرف ایالات متحده آمریکا و پاکستان، روند شناسایی رسمی طالبان بنابر ارائه گزارش های تازه و تازه تر پیرامون نقض حقوق زنان، به کندی گرایید. شماری از دولت ها و سازمان ها در جهان اسلام و در دنیای غرب، برخورد و قانون های طالبان را در پیوند با بی توجهی به مردم و پایمال سازی حقوق بشر، مورد انتقاد قرار دادند.

حزب های اسلامی در پاکستان، جماعت اسلامی و جمعیت العلمای پاکستان، سیاست طالبان را نسبت به زنان، محکوم کردند؛ زیرا آنان یک تصویر خیلی ها منفی از اسلام را به نمایش گذاشتند. حکومت ها در: آلمان، ایالات متحده آمریکا، همچنان اتحادیه اروپا ابلاغیه به نشر سپردند که در آن از رهبری طالبان خواسته شده بود تا به حقوق بشر، بویژه حقوق زنان ارج بگذارند. جمهوری اسلامی ایران در ناسازگاری با اصول بنیادی طالبان، از جمله حقوق زنان، موضع گیری کرد. فدراتیف روسیه و حکومت هند نیز نگرانی خود را پیرامون وضعیت روان در افغانستان ابراز داشتند. بدین گونه تا کنون هیچ کشوری حکومت طالبان را به رسمیت شناخته است

[پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، حکومت طالبان را به رسمیت شناخته بودند - مؤلف].

پیوندهای سیاسی طالبان:

از صدها سال بدین سو، بویژه در دو دهه ی پایانی، افغانستان میدان درگیری های سیاسی و نظامی و صحنه ی زورآزمایی قدرت های خارجی به دلایل علاقمندی های آنها به این سرزمین، بوده است، که امروز نیز چنین است. در پایان این گوناگونی ها (Spektrum=Vielfalt) کشورهایی جا گرفته اند که از شورای دفاع تازه به وجود آمده، آن نیروهایی که بر ضد طالبان می جنگند، پشتیبانی می کنند. به باور بسیاری کسان در این اتحاد: ایران، جمهوری های آسیای میانه، روسیه و هند شامل هستند. از سوی دیگر: ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان از طالبان پشتیبانی می کنند.

به مانند همیشه، بازندگان اصلی در این جنگ نیابتی برای خارجی ها، شهروندان ملکی افغانستان هستند که هیچگونه نقشی در این درگیری های پر از دشمنی ندارند؛ خانه های شان ویران می شود، پسران و دختران آنان به قتل می رسند؛ آینده ی آنان تیره و تار است و ارزش های انسانی را از آنان گرفته اند. مردم گروه های جنگی را یکی پی دیگری دیدند که همه از سوی کشورهای خارجی پشتیبانی می شوند و با این کمک ها، زندگی و خانه های شهروندان را ویران می کنند، از اصول بنیادین حقوق بشر، پیروی نمی نمایند؛ و حق و حقوق ملیت ها را زیر پا می گذارند.

ایالات متحده آمریکا از داشتن هر گونه رابطه با طالبان انکار می ورزد.
بانو رابن رافیل معاون وزیر خارجه آمریکا [در امور جنوب آسیا و پسیفیک]
در نشریه International Herald Tribune به تاریخ ۵ نوامبر
۱۹۹۶ چنین گفت:

"در زمان جنگ سرد، افغانستان (میدان آزمایش آهن در آتش) علاقمندی
های راهبردی ایالات متحده آمریکا بود؛ ولی کنون آمریکا از تأثیر گذاری و
رخنه کردن کمتر برخوردار است. ایالات متحده از هیچ گروه جنگی در
افغانستان پشتیبانی نمی کند و کدام برنامه یی هم ندارد که به درگیری ها
پایان دهد..."

لیکن شمار زیادی از افغانستان شناسان به این باور اند که ایالات متحده
آمریکا روابط سیاسی بسیار نزدیک و تنگاتنگ با ملیشه های طالبان دارد.
آنان سفر نمایندگان طالبان را به ایالات متحده در ماه پسین و دید و باز دید
های کارمند عالیرتبه وزارت خارجه را از کندهار، مثال می زنند و از
زمره ی آن بازدید یک هیأت آمریکایی را که اندکی پیش از اشغال جلال
آباد از سوی طالبان، صورت گرفت، یادآور می شوند.

روزنامه Guardian نوشت:

"رهبران عالیرتبه طالبان در نیمه سال [۱۹۹۶] در یک نشست در واشنگتن
اشتراک نمودند و دیپلمات های آمریکایی پیوسته و منظم از پایگاه مرکزی
طالبان دیدن می کنند. این گونه دید و باز دیدها می تواند چنین ارزیابی شود
که هر حکومت روابط خود را با گروه های مخالف می داشته باشد؛ لیکن

گزینش گاهه ی زمانی، شک و تردید را به بار می آورد که چه طور موضع گیری کلی و دلخواه ماموران آمریکایی را در برابر طالبان بپذیرند."

گزارش تازه پیرامون مدرسه های [مذهبی] که طالبان در پاکستان به آنجا [برای آموزش دینی] می رفتند، نشان می دهد که این روابط امکان دارد در آغاز پیدایش گروه طالبان به وجود آمده باشد. بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان در یک مصاحبه با سرویس جهانی بی.بی.سی که به تاریخ ۱۴ اکتوبر ۱۹۹۶ به نشر رسیده است، یاد آور شد:

"مدرسه ها از سوی بریتانیای بزرگ، ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان در زمان جهاد، پایداری اسلامی بر ضد اشغال شوروی در افغانستان، بنا نهاده شده بودند. بوتو گفت: نمی شود تنها پاکستان را مسئول این سخن دانست که از درون این مدرسه ها چه چیزی بیرون برآمد."

تاریخچه ی مدرسه ها به گونه ی برنامه ها برای طالبان پنهان نگهداشته شده است. به روال عادی شاگردان در مدرسه ها قرآن را از یاد می خوانند هنگامی که طالبان "دانش آموزان" در سال ۱۹۹۴ به میدان های جنگ آمدند، آنان در جایگاهی قرار داشتند که تکنالوژی پیشرفته، از جمله تانک های جنگی و هواپیماهای نظامی را به خدمت بگیرند. ناظران به این نتیجه رسیدند که آیا کارکنان تخنیکی [مسلکی] خارجی این ساز و برگ پیشرفته نظامی را به کار می بندند و یا طالبان در مدرسه ها، آموزش های نظامی را به دست آورده اند؟

پیوندهای نظامی طالبان:

شمار زیاد گزارش گران افغانستانی و خارجی به این باور اند که پاکستان، طالبان را پشتیبانی نظامی می کند. صاحبان دیدگاه های آزاد و بدون ارتباط با یکدیگر، این باورها را تأیید می کنند. گزارش گران خارجی صحبت کردن طالبان را در آله ی مخابره با فرماندهان خود به زبان اردو، پیشامد غیرعادی یافتند، زیرا ملیشه ها در بین خود، همیشه پشتو گپ می زنند. نصیرالله بابر وزیر داخله ی پیشین پاکستان در یک صحبت رادیویی یادآور شد که طالبان مذهبی به سبب بود و باش دراز مدت در مرکزهای پناهندگان در پاکستان، توانستند زبان اردو را بیاموزند و حالا به کارگیری آن را عادت کرده اند. لیکن در این مورد دیدگاه های دیگری نیز وجود دارد که نمی توان آنها را دست کم گرفت. چنانچه شاهدان عینی گزارش دادند که ملیشه های طالبان را دیده اند که چه سان با جنگ ابزارهای سنگین و سبک از پاکستان به قلمرو افغانستان، اندکی پیش از اشغال شهر جلال آباد، داخل شدند.

مجله ی تایمز (Time Magazin) به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۹۶ مصاحبه شماری از پاکستانی ها را به نشر رسانید که همان ۲۶ تن اسیر جنگی بودند که به تاریخ ۱۳ اکتوبر ۱۹۹۶، در نزدیکی های تونل سالنگ در جنگ ها به دست نیروهای احمد شاه مسعود افتیدند. جنگجویان اسیر شده گفتند که از سوی آی. اس. آی پاکستان به کار گماریده شده اند و به آنان پول پرداخت می شد تا در رده طالبان به جنگ بروند. یک اسیر پاکستانی چنین گفت: نیروهای شبه نظامی که او شامل آن است، در منطقه ی Kulty Chawni در ایالت پنجاب، زیر اداره آی. اس. آی قرار داشت و تشکیل آن ۱۰۰۰ جنگجوی پاکستانی را در بر می گیرد و در زمانی داخل افغانستان

شدند که برنامه ی اشغال کابل به تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۶ ریخته شده بود. او گفت که سوار بر یک خودرو نظامی پاکستانی از مرز گذشته و در رده ی ملیشه های طالبان جابجا گردید؛ و در ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۶ به کابل هجوم آوردند. او پول و دستور را از یک افسر پاکستانی به نام ناصر به دست آورد که پیش از پیش در کابل جابجا شده بود تا این که شهر بر افتید.

یک پاکستانی دیگر از شمار اسیران چنین گفت: بر بنیاد یک قرارداد با یک کارمند استخبارات پاکستان، برای جنگ کردن گماریده شده است. ۴۰ بار آزمایش نظامی نموده بود، در شهر چهاریکار در شمال کابل اسیر شد؛ زیرا نیروهای احمد شاه مسعود آنجا را از اشغال طالبان بیرون کشیدند.

- طالبان دو سال تمام، شهر کابل را در محاصره قرار دادند. موشک پرانی به شهر و شلیک موشک های خوشه ای، آتش توپخانه و تانک ها، جان هزارها شهروند را گرفت.

- در نوامبر ۱۹۹۵ (بویژه روز یازدهم نوامبر) بیشتر از ۱۷۰ فروند موشک و خمپاره به جای های رهائشی مردم پرتاب کردند که در سراسر شهر کابل رویدادهای خونین و دلخراشی را به وجود آورد.

- به تاریخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۹۶ شهرستان کلکان زیر بمباران هوایی قرار گرفت که در نتیجه ی آن ۲۰ انسان به هلاکت رسید.

- به تاریخ ۲۲ اکتوبر ۱۹۹۶، ملیشه های طالبان یک روستا را به کلی به آتش کشیدند؛ زیرا از آنجا مخالفان بر موضع های طالبان تیر اندازی نموده بودند. بنابراین طالبان به خاطر گرفتن انتقام، روستا را به آتش کشیدند. ۲۰

تا ۳۰ تن جنگجوی طالب، دست کم به ۱۶ خانه در دهکده Sarcheshma آتش زدند. در آغاز بنزین پاش دادند و پس از آن آتش افروختند، مواد خوراکی و کلیه هست و بود مردم را از بین بردند.

پایان فصل چهارم